

زنان گُرد در تاریخ اسلامی
شرح حال امرای زن گُرد ... و زنان محدث و
دانشمند

تألیف:

محمد خیر رمضان

ترجمه:

فائز ابراهیم محمد

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.nourtv.net

www.islamtxt.com

www.sadaislam.com

www.ahlesonnat.com

www.islamhouse.com

www.isl.org.uk

www.bidary.net

www.islamtape.com

www.tabesh.net

www.blestfamily.com

www.farsi.sunnionline.us

www.islamworldnews.com

www.sunni-news.net

www.islamage.com

www.mohtadeen.com

www.islamwebpedia.com

www.ijtehadat.com

www.islampp.com

www.islam411.com

www.videofarda.com

www.videofarsi.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

مقدمه.....	۳
فصل اول: «امراء زن آیوبی».....	۹
«ست الشّام دختر آیوب».....	۹
مدرسه شام بیرونی (حسامیه):.....	۱۳
مدرسه شام داخلی:.....	۱۷
«بابا خاتون دختر أسدالدین شیرکوه».....	۲۱
«خدیجه دختر ملک معظم».....	۲۲
«ربیعہ دختر آیوب».....	۲۳
«زهره دختر ملک عادل».....	۲۸
«ضیفه دختر ملک عادل».....	۳۰
«عذراء دختر نورالدوله آیوبی».....	۳۳
«مونسه دختر محمد آیوبی».....	۳۶
فصل دوم: «زنان محدث و دانشمند».....	۳۷
«فخر النساء شهده دینوری».....	۳۷
«أسماء دختر أحمد هکاری».....	۴۵
«جویریہ دختر أحمد هکاری».....	۴۵
«جویریہ دختر عبدالرحیم عراقی».....	۴۷
«زینب دختر سلیمان أسعدی».....	۴۸

۴۹.....	«زینب دختر عبدالرحیم عراقی»
۵۰.....	«فاطمه دختر ابراهیم هکاری»
۵۰.....	«فاطمه دختر أحمد آیوبی»
۵۱.....	«قطومک دختر محمد آیوبی»
۵۲.....	«أم محمد دختر یوسف هکاری»
۵۳.....	«مصادر و مآخذ»

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مقدمه

سلام بر تو ای خواهر مسلمانم!...
من هم با تو خدای را سپاس می‌گویم ... و ثنایش می‌گویم به آنچه که شایسته
اوست...
و سلام و درود می‌فرستم بر بنده شایسته و فرستاده گرامی‌اش محمد ... و بر خاندان
و اصحاب پاکش ... و بر دختران و همسرانش ... مادران مؤمنان ... و بر تمام کسانی که به
آنها اقتداء می‌کنند و در راهشان قدم می‌گذارند...
این کتاب، صفحات درخشانی است از شرح حال چند زن گُرد که تاریخ، نامشان را
در خود ثبت و حفظ کرده و مَهر زَرینی بر آنها نهاده ... که همچون بوی عطری در زمان
و درس عبرتی در تاریخ مانده‌اند...
در این قصر، پنجره‌ای وجود دارد که چشمانت را به داستان زندگی بعضی از اُمرای
زن از سلسله بنی‌ایوب به خود جذب کرده و شگفت زده می‌نماید... آنها خواهران
سلاطین ... مادران ملوک و عمه‌هایشان ... و مادر بزرگهای چند فرمانروای کوچک
بوده‌اند...
این زنان در برترین نعمتها و بهترین حالات به سر می‌برده‌اند... اموال و داراییها زیر
انگشتانشان، همچون سنگریزه‌ها و مرواریدهای درخشان و طلایی، به دنبال هم در جریان
بوده‌اند... که از این سنگریزه‌ها و مرواریدها، شکل‌های رنگارنگی همچون مرجانها و
صدفها درست شده‌اند...

اما اینان، در عین حال مسلمانانی فهمیده و هوشیار... و دانش‌آموزانی روشنفکر و کامل بوده‌اند... و هرگز این اموال و داراییها، آنها را فریب نداد و در آن اسراف و تبذیر نکردند.

چنین نبود که چوگان امارتی - که در دست داشتند - بر آنها تأثیر بگذارد و آنها را به فساد و خرابکاری و ظلم و بی‌عدالتی وادارد...

در شرح حالشان خواهی خواند که چقدر مهربان و دلسوز بوده‌اند... مال را بین فقراء تقسیم کرده و به بینوانان می‌بخشیدند ... آنها همواره پناهگاه محتاجان بودند ...

پزشکان و داروسازان را می‌آوردند تا انواع داروها را درست کنند و در این راه هزاران دینار خرج می‌کردند ... تا این داروها را بین بیماران و مستضعفان پخش کنند ... آنها همچون خواهران و مادرانی دلسوز برای ناتوانان و درماندگان و مصیبت دیدگان بودند... گذشته از این، آنها ارتباط و رفت و آمد زیادی با علماء داشتند ... و ایشان را به علم و تعلّم بسیار تشویق می‌کردند... بسیاری از اموال شخصی‌شان را برای این کار اختصاص می‌دادند... و مدارس بزرگ علوم اسلامی را با ثروت شخصی خویش تأسیس می‌کردند... که در این مدارس، علمای بزرگی در طول قرون متمادی پرورش یافتند ... و در سرتاسر دنیای اسلام پراکنده شدند...

خواهی دید که این زنان برای اداره این مدارس، باغها، آسیابها و همچنین درآمد حمامها و زمینهای کشاورزی‌شان را - چه آن زمان که زنده بودند و چه بعد از مرگشان - وقف کردند...

شاگردان و طلابی علم که در این کلاسها حاضر می‌شدند، در اوج اکرام و بی‌نیازی بودند... این طلبه‌ها هرگز به پول احتیاج نداشتند و تنها به تحصیل و یادگیری علوم فکر می‌کردند...

زمانی که دانش‌آموزان برای طلب علم به این مدارس وارد می‌شدند، بسیار جوان بودند. به طوری که هنوز مویی در صورتهایشان دیده نمی‌شد! و زمانی که از آن خارج می‌شدند، علمایی کامل و وارسته بودند...

ای خواهر مسلمان! شما در این مختصر، بعضی از داستانها و اخبار این مدارس و علمایی که در آنجا به تدریس پرداخته‌اند، خواهی خواند...

با خواندن این کتاب، می‌توانی موقعیت زن مسلمان کُرد در آن زمان را با موقعیت او در دنیای کنونی به خوبی مقایسه کنی، در آن روزگار که اسلام در همه جا پرتو افکنده بود و امنیت و مهربانی در همه جا زیاد و گسترده بود...

اما اکنون، می‌بینی که زن مسلمان کُرد با صدای مهیب بمبها و خمپاره‌هایی که بر خانه‌اش فرود می‌آیند و منهدم می‌سازند، از خواب برمی‌خیزد... و وقتی که راه می‌رود، می‌بینی که فرزند شیرخوارش با گازهای شیمیایی، شکمش ورم کرده است... و برادرش را می‌بینی که سرباز است، و به او دستور داده می‌شود که بیگناهان را بکشد، و اگر چنین نکند، خود کشته می‌شود... و همسرش را می‌بینی که چند سالی است که خبری از او ندارد... و خواهر و دخترش، مدتی است که فرار کرده... یا در زندانها زیر رحمت جلادها و قاتلان و فاسقان و فاجران به سر می‌برند!

نه از تاریخ چیزی می‌داند... و نه حتی می‌خواهد بداند...

همین اوضاعی را که هم اکنون به چشم می‌بیند... همین چیزهایی که بدنش احساس می‌کند... همین اوضاع که او را به لرزه و رعشه در می‌آورد... و بالاخره همین فجایعی که قلوب مؤمنان را جریحه‌دار می‌سازد، برایش کافی است..

آری!.. اهمیتی به آنها نمی‌دهد..

حال چه نوهٔ امراء زن باشد، یا نوهٔ مجاهدان و مبارزانی باشد که حرم سوم (قدس) را از چنگال صلیبیت و فساد پاک ساختند..

این زن از سلالهٔ امتی است که به جهاد و صبر و قدرت جنگی شناخته شده است..

اما اکنون قدرتهای شرّ بر قومش مسلط شده‌اند.. به طوری که همین امت قدرتمند به ضعیفترین و پست‌ترین ملّتها تبدیل شده است .. پس حقّ وفا کجاست ای خواهر مسلمان؟!.

و کجاست حقّ برادری، که برادران کُرد مسلمان، دیگر آن را احساس نمی‌کنند؟!.

گردها در تاریخ اسلام، خدمات زیادی را تقدیم نموده‌اند.. و در تحکیم و درست کردن تمدن نیرومند اسلامی شرکت داشته‌اند.. چه در زمان ایوبیان و چه در دیگر عهدهای زمامداریشان... و نیز با مجاهدتها و تلاشهای گسترده و پراکنده‌شان چه در اینجا و آنجا...

و خواهی دید- ای خواهر مسلمانم!- در این کتابچه بعضی اشارات و توضیحات دیگری که برایت کافی است..

بعد از این که موضوع امراء زن ایوبی تمام می‌شود و با آنها وداع می‌کنی... آرام آرام به پنجرهٔ رو به روی قصر می‌رسی که در آنجا انوار زنان محدّث و دانشمند را می‌بینی .. آنها انوار علم محمّدی .. و سنّت پاک نبوی هستند..

پیشانیهایشان در حال سجده با تو دست می‌دهند.. گویی این که به طور دایم، شب و روز در حال تهجّد و قیام هستند..

و چشمهای خواب آلودشان با تو سلام می‌کنند.. گویی این که به خاطر علم و دانش، دایماً در بی خوابی به سر می‌برند..

و با تو لبخند می‌زنند به گونه‌ای که احساس می‌کنی آنها در آن زمان بسیار راضی بوده‌اند..

این زنان، در آن موقع از شأن و منزلت والایی برخوردار بودند چرا که علم و عفت و پاکی در آن زمان بسیار مهم و ارزشمند بود..

آنها همواره از طرف خانواده و اهل و خویشانشان در کارشان تشجیع و تشویق می‌شدند..

ای خواهر مسلمان! خواهی دید که این زنان، نگهبان حدیث و حافظ روایاتش بودند.. و کسانی بوده‌اند که به علماء و ائمه و کبار احادیث، همچون امام ذهبی و ابن حجر عسقلانی اجازه داده‌اند..

ایشان، زنان دینوری، أسعدی، هکاری، عراقی و دو نفر نیز آیوبی بوده‌اند.. اما متأسفانه مصادر و مآخذ کمی دربارهٔ حالات و مسایل تربیتی و اجتماعی‌شان وجود دارد.. و تنها دربارهٔ مسایل علمی و تلاشهایی که در این زمینه مبذول داشته‌اند، یاد شده است..

* * *

امروز، از زن گُرد می‌خواهیم که به زنان گذشته که در علم و تقوا نمونه بوده‌اند، اقتداء کنند.. تا همچنان همانند مادری برای قهرمانان، و ذخیره‌ای برای مجاهدان بمانند.. و در مقام شرف و عفت .. عزّت و رفعت- همان گونه که نقل کردیم و آن گونه که قبلاً بوده- باقی بماند و اصلاً به دعوتگران ضلالت و گمراهی توجّه نکند .. و از اهل فساد و تبرّج دنباله‌روی ننماید.. و زیباییهای ظاهری و فنون و هنرهای فاسد و ممسوخ، او را نفریبد که هدفشان، به طور کلی انحراف از دین پایدارشان و اخلاق رفیع و والایشان است..

این دعوتهای فریبنده، هرگز نسلها را عزیز و سربلند نمی‌سازد.. این چیزهایی که بدان دعوت می‌شوند، هرگز امّتها را سیّد و آقا نمی‌سازد و فرهنگ و تمدّن را تحکیم نمی‌کنند.. این دعوتهای فریبنده، تنها و تنها دام و اجرای برنامه‌ها و نقشه‌های شومی است که شبانه و مخفیانه طرح‌ریزی می‌کنند تا شما زنان، در روز روشن در آن بیفتید و گرفتار شوید.. و بدان که در آنها عوامل خارجی.. امیال و خواسته‌های شهوانی... نیات پلیدفکری ... و گمراهی تبلیغاتی دست دارند..

پس بیا و مادری مهربان و دلسوز باش!..
 و همچنان خواهری خیرخواه و نصیحتگر بمان!..
 و هیچ کینه‌توز و جاهل و از دین برگشته‌ای که از حکمت دین چیزی نمی‌داند و
 احکامش را اجرا نمی‌کند، تو را فریب ندهد..
 النگوی اسلام را- ای خواهر مسلمانم!- بر دست خویش کن!..
 و کمر بند تقوا را بر پشت خویش محکم ببند!..
 و با الطاف علم، چشمان خویش را کحل بزن!..
 و با انوار ایمان، قلب خویش را تغذیه کن!..
 و خود را عادت بده که همیشه عمل سودمند و نیکو انجام دهی و گفتار پاک بگویی..
 ﴿وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾ [فصلت:
 ۳۳].

«و گفتار چه کسی بهتر از آن کسی است که به خدا دعوت می‌کند و عمل شایسته
 انجام می‌دهد و می‌گوید: همانا من از مسلمانان هستم».
 و سلام بر تو!..

محمد خیر یوسف رمضان

۱۴۱۲/۸/۱۲ هجری

فصل اول: «امراء زن آیوبی»

«ست الشام دختر آیوب»

زنی است جلیل القدر و عظیم الشأن ...

شأن و منزلت بزرگی دارد...

در او صفاتی جمع شده که در هیچ زن دیگری مگر تعداد معدود و انگشت شماری در تاریخ اسلامی جمع نشده است..!

خداوند نعمت تفضل و احسان و انواع نیکیها و راست کرداری را به او بخشیده است .. آنچه که تاریخ از به خاطر آوردن امثال آن، عاجز است..

«ابن کثیر» در تاریخش از او یاد کرده و او را خواهر ملوک و سلاطین و عمه فرزندانشان دانسته، او حتی مادر پادشاهان نیز بوده است.

۳۵ پادشاه و ملوک و والیان از محارم و بستگان نسبی او به شمار می‌روند..

که «نوه ابن جوزی» آنها را نام برده است:

پادشاهان بنی آیوب تا آخرین نفری که دارای سلطنت و قلمرو و ولایتی از بلاد و سرزمینهای مشهور بوده‌اند، همه از محارم و بستگانش هستند. حال یا برادرش بوده‌اند، و یا برادرزاده که جمعاً ۳۵ ملک و والی می‌باشند:

برادرانش چهار نفر بودند: معظم توران شاه، صلاح‌الدین، عادل و سیف‌الإسلام... و فرزندان و اولاد صلاح‌الدین عبارتند از: عزیز و پسرش منصور، أفضل، زاهر، ظاهر و پسرش عزیز و فرزند پسرش ناصر یوسف.

و اما اولاد و فرزندان عادل: کامل و سه پسرش: مسعود و صالح و عادل.

و پسران صالح معظم که در مصر کشته شدند.

و موحد، والی «حمص».

و پسر عادل فرزند کامل مغیث، والی «کرک».

و معظم پسر عادل اکبر.

و فرزندش ناصر داود.

و اشرف پسر عادل، و صالح پسر عادل، و أوحّد.

و حافظ، عزیز و پسرش سعید.

و شهاب‌الدین غازی و پسرش کامل محمد.

و پسر سیف الإسلام، اسماعیل که مدعی خلافت یمن گردید.

و فرخ‌شاه پسر شاهنشاه فرزند ایوب، و پسرش أمجد والی «بعلبک».

و تقی‌الدین و پسرش منصور... و فرزندان و ذریه او که پادشاهان «حماء» کنونی بودند... و اما ستّ الشام خود دختر ایوب فرزند شاذی که خواهر صلاح‌الدین ایوبی و معظم توران شاه پسر ایوب، والی «یمن» است:

نام او: زمرد خاتون است.

و لقبش: عصمه‌الدین.

که ما مطلقاً او را به : ستّ الشام می‌شناسیم.

او «سیده الملکات» و «سیده الخواتین» در عصرش بوده است.

او زنی عاقل... و دارای فضل و احسان و نیکبختی بسیاری بوده است.

و در مقابل هزار دینار طلا در سال، در خانه‌اش برای درست کردن شربت‌ها و معجون‌ها و داروهای گیاهی و غیرگیاهی به کارگری گرفته شد... و آنها را بین بیماران و ناتوانان و محتاجان پخش می‌کرد...

در خانه‌اش بر روی هر کسی باز بود و پناهگاه بیماران و گرفتاران و بلا دیدگان محسوب می‌شد...

با آنها همچون مادری مهربان و دلسوز رفتار می‌کرد، به آنها کمک می‌نمود و از مصیبت‌هایشان می‌کاست و از بخشش مال و سخاوت برایشان، هیچ دریغی نمی‌کرد... خداوند آنچنان موهبتی به او عطا کرده بود که مال و دارایی را زمانی نیک و پسندیده می‌دانست که به مستحقان داده شود و در راههای خیر، علوم نافع و سودمند، و در گشودن درهای نیکی و احسان صرف شود... و او این چنین بود..

واقعاً این نعمت و فضلی بس عظیم است... این که زنی در این مرتبه قرار گیرد و به این اندازه ابهت و قدرت داشته باشد... و بتواند هم و غمش را از شهوت قدرت و سلطنت و امیال و خواسته‌های سیاسی باز دارد و به سوی درهای خیر و نیکی و صلاح و منفعت مردم سوق دهد... و تمام غلامان و کارگران و کنیزان و مزدبگیران خود را به خدمت نیازمندان و ضعیفان مسلمان درآورد..

علاقه او به علم و دانش به حدی بود که تمام هم و غمش، تعلیم پسرش «حسام الدین عمر» بود.. هیچ چیزی در نظرش از علم بالاتر نبود... و هیچ اجر و پاداشی نزد او به پای تعلیم و تربیت فرزند- به خاطر این که برایش از صدقات جاریه محسوب می‌شد نمی‌رسید..

و این چنین، هر چه می‌خواست داشت و هر اراده‌ای می‌کرد، به انجام می‌رساند.. «ابن کثیر» آورده است: «حسام الدین عمر پسر لاجین از اکابر و بزرگان علماء نزد دایی‌اش صلاح الدین ایوبی بوده است».

او ابتداء با پدر حسام ازدواج کرده بود... و سپس به همسری پسر عمویش، ناصرالدین محمد پسر أسدالدین شیرکوه فرزند شاذی، والی حمص درآمد..

او دو مدرسه بزرگی را تأسیس و به پا داشت: مدرسه «شام بیرونی» و «شام داخلی»... که به زودی بحث درباره آن دو خواهد آمد.

بالاخره «ست الشام» روز جمعه، ۱۶ ذی‌القعدة سال ۶۱۶ هجری وفات یافت و در مدرسه «شام بیرونی» دفن گردید...

این مدرسه را «حسامیه» نیز نامیده‌اند و نسبتی است که به پسرش حسام‌الدین پسر لاجین داده‌اند. مادرش او را نیز در آنجا دفن کرده بود و خود نیز در همان قبری دفن شد که پسرش در آن مدفون بود... این سومین قبری بود که پشت سر قبرهای دیگر قرار می‌گرفت. قبر اولی همان قبر برادرش توران شاه، و قبر وسطی نیز به پسر عمو و همسرش ناصرالدین محمد پسر شیرکوه فرزند شاذی اختصاص داشت.

در مراسم خاکسپاری و دفنش جمعیت بسیار عظیمی شرکت داشتند. رحمت خدا بر او باد! هیچ شکی نیست که فضایل و مناقب و روایات بسیاری دارد... ولیکن مصادر آن بیشتر از آنچه ذکر شد، نیست و از اینجا، آنچه خواهد آمد درباره دو مدرسه شامی خواهد بود.

چقدر خوب می‌شد که آن کتابچه‌ای که شیخ تقی‌الدین پسر قاضی شبهه در موردش تصنیف کرده بود و ابوشامه مقدسی گفته که آن کتابچه نزد من است، به دست می‌آوردیم! اما اکنون تنها خدا می‌داند که کجاست...

مصادر تاریخی از موافق و آگاهیهای سیاسی‌اش، چیزی برایمان بازگو نکرده‌اند... بلکه تنها به کارهای خیریه‌اش نگریسته که او واسطه خیر و خوبی بین برادرانش بوده، و موضع و محل تجمع و اتفاق بین خانواده و نزدیکانش بوده است... و همچنین این که همیشه بر علم و خیر و اصلاح تشویق و تشجیع کرده است... و در مقابل، شفیع بدکاران می‌شد و از گناهکاران می‌گذشت و چشم پوشی می‌کرد... نسبت به خانواده‌اش دلسوز و علاقه‌مند بود و دلش برای اهلس پر می‌کشید و با آنان بسیار مهربانی می‌کرد..

در سال دهم از ولایت سلطان صلاح‌الدین یوسف پسر ایوب بر مصر که مصادف با سال ۵۷۶ هجری بود، ملک معظم فخرالدین شمس‌الدوله توران شاه، برادر تنی سلطان صلاح‌الدین و ست‌الشام وفات می‌کند... او از لحاظ سن از صلاح‌الدین بزرگتر بود و خود را شایسته‌تر از صلاح‌الدین یوسف در ملک و سلطنت می‌دید... به همین جهت صلاح‌الدین او را تبعید کرد و به یمن ... و سپس به بعلبک .. و بعد از آن به اسکندریه

فرستاد... و در همانجا ماند و تنها به کارهای لهُو و بیهوده‌اش می‌پرداخت و هرگز در هیچ یک از جنگهای برادرش صلاح الدین حاضر نشد و در همان اسکندریه مُرد. خواهرش ست الشام کسانی را به آنجا فرستاد و او را در تابوتی به سوی دمشق آوردند و در آنجا دفن کردند. توران شاه، بسیار بخشنده و به حسن اخلاق ستوده بود، به جز این که سیره و تاریخ بنی‌ایوب را سیاه و تیره کرد و راه و روششان را زشت و ناپسند دانست!

در سال ۱۵ از ولایت سلطان صلاح الدین بر مصر - مطابق با سال ۵۸۱ هجری محمد پسر ملک منصور آسد الدین شیر کوه فرزند شاذی، پسر عموی صلاح الدین می‌میرد... او نیز کسی بود که ادعا می‌کرد در ملک و سلطنت از صلاح الدین شایسته‌تر است... او داماد سلطان صلاح الدین بود، یعنی شوهر ست الشام دختر ایوب... که بعدها در حمص وفات یافت... همسرش ست الشام، او را نیز در همان قبرستانی که در دمشق بر پا داشته بود انتقال داد و کنار برادرش ملک معظم توران شاه به خاک سپرد...

مدرسه شام بیرونی (حسامیه)

این مدرسه به حسامیه نیز معروف است... که در محله‌ای پشت «عونیه»، شرق بازار «ساروج» و غرب بازار «سراب» قرار داشت.

ست الشام آن را تأسیس کرد... این مدرسه از بزرگترین مدارس بوده است... و کسانی که در آن بودند بیشترشان فقهاء و وقف کنندگان بودند... همان گونه که ابن شداد می‌گوید، آن یکی از وقفهای سلطانی است که اندازه ۳۰۰ فدان بوده است. حدود آن از کانال ریحانیه (در غوطه جنوبی) تا اوایل مزارع و گیاهان خشکیده و تا کانال حجیرا و دروازه بویضا (در غوطه جنوبی) امتداد دارد، و از آنجا وادی پایینی، یعنی وادی «سفرجل» قرار دارد که حدوداً ۲۰ فدان و دارای سه باغ انگور و غیرذک می‌باشد.

أبوبکر محمد پسر عبدالوهاب فخر فرزند شیرجی (ت ۶۲۹ هجری) سرپرست دیوان و دفترخانه ست الشام بود که امر اوقاف را به او سپرده بود. نوّه ابن جوزی می‌گوید: او شخصی مطمئن و امین و بسیار هوشیار و متواضع بود.

شرط واقف این بود که مدرّس این مدرسه حق تدریس در مدرسه‌ای دیگر را ندارد. اولین کسی که در شام بیرونی تدریس کرد، قاضی شرف الدین أبوطالب عبدالله پسر زین القضاة عبدالرحمن قرشی دمشقی از پسر عموهای ابن زکی بود (ت ۶۱۵ هجری). بعد از او قاضی القضاة شمس الدین أبو البرکات یحیی پسر حسن، معروف به ابن سنی الدولة مدرّس آن شد.

بعد از او نجم الدین أحمد پسر راجح فرزند خلف مغربی، معروف به ابن حنبلی آمد (ت ۶۳۸ هجری).

بعد از او هم عزالدین عبدالعزیز پسر قاضی القضاة نجم الدین پسر ابی عصرون مدرّس آنجا شد.

بعد از او قاضی القضاة محیی الدین أبو الفضل یحیی پسر زکی بود. پس از او نیز قاضی رفیع الدین عبدالعزیز پسر عبدالهادی جیلی درس داد. به دنبال او شیخ تقی الدین أبو عبدالله محمد پسر حسین فرزند رزین شافعی در آنجا به تدریس پرداخت.

بعد از او شمس الدین أبو عبدالله محمد معروف به مقدّسی در ایام ظاهریه به جای او آمد و عزالدین محمد پسر شرف الدین عبدالقادر أنصاری (ت ۶۸۲ هجری) نیز همراه او مدرّس آنجا شد. زمانی که شمس الدین مقدّسی وفات یافت، برادرش شرف الدین أحمد پسر نعمت جانشین او شد.

و سپس شیخ زین الدین فارقی.

و بعد قاضی کمال الدین پسر شریشی.

سپس صدرالدین پسر وکیل.

و بعد کمال الدین پسر زملکانی.

سپس کمال الدین پسر شیرازی.

پس از او نیز قاضی شمس‌الدین أبونصر شیرازی، آمد که از بهترین قضاه شام به حساب می‌آمد (ت ۶۳۵ هجری).

بعد از او زین‌الدین محمد پسر عبدالله فرزند مرحل شافعی عهده‌دار تدریس آنجا گشت (ت ۷۳۸ هجری).

سپس جمال‌الدین یوسف پسر ابراهیم فرزند جمله آمد. می‌گویند: او بسیار قوی النفس بوده است (ت ۷۳۸ هجری).

پس از او نیز شمس‌الدین محمد پسر ابی‌بکر فرزند نقیب آمد (ت ۷۴۵ هجری).

سپس شیخ تقی‌الدین سبکی.

پس از او فرزندش قاضی جمال‌الدین حسین تدریس کرد.

و بعد از او قاضی علاء‌الدین علی پسر قاضی فخرالدین زرعی در سال ۷۴۷ هجری به تدریس پرداخت.

سپس امام شمس‌الدین پسر خطیب یبرود آمد.

و بعد شیخ تاج‌الدین سبکی.

آنگاه شیخ شافعیه محمد پسر قاضی شهبه آمد که پس از چندی از این کار کنار کشید و جای خود را به شهاب‌الدین زهری داد.

پس از او أبوالعباس أحمد پسر محمد، معروف به ابن رهاوی آمد (ت ۷۷۷ هجری).

و به دنبال او جمال‌الدین عبدالله پسر أحمد زهری آمد (ت ۸۰۱ هجری).

سپس تاج‌الدین أبونصر عبدالوهاب پسر شیخ شافعیه شهاب‌الدین زهری به تدریس در آنجا پرداخت. گفته شده که او بسیار عاقل، با وقار بوده و قرآن را بسیار تلاوت می‌کرد، شبها نماز را به پا می‌داشت و به صبح می‌رسانید، بسیار با حشمت و ادب بوده و زبان پاکی داشته است (ت ۸۲۴ هجری).

و بعد از او قاضی القضاء نجم‌الدین پسر حجی امر تدریس را به عهده گرفت.

سپس قاضی القضاء شیخ شمس‌الدین برماوی شافعی آمد.

و پس از وی قاضی محیی‌الدین مصری روی کار آمد (ت ۸۴۰ هجری). سپس علاء‌الدین صیرفی به تدریس پرداخت (ت ۸۴۴ هجری). آنگاه شمس‌الدین محمد پسر عبدالله بلاطی، مفتی مسلمانان در آن زمان مدرس آنجا شد (ت ۸۶۳ هجری). بعد از او بهاء‌الدین ابوالبقاء محمد پسر عمر فرزند حجی آمد که او نیز جایش را به پسرش محیی‌الدین قبل از مرگش سپرد. پس از او نیز مفتی مسلمانان زین‌الدین خطاب پسر امیر عمر عجلونی آمد. و بعد از او دمشقی نیابتاً به تدریس پرداخت (ت ۸۷۸ هجری). سپس قاضی القضاة تقی‌الدین ابوبکر پسر عبدالله، مشهور به ابن قاضی عجلون، روی کار آمد که مشایخ شافعیة دمشق، همگی به او رسیده‌اند (ت ۹۲۸ هجری). و با او قاضی القضاة سراج‌الدین ابوحفص عمر پسر صیرفی به تدریس مشغول بود (ت ۹۱۹ هجری). به دنبال او عالم فاضل، قاضی عبداللطیف پسر محب‌الدین حموی آمد (ت ۱۰۲۳ هجری). و بعد از او شیخ علامه محقق حسن بن محمد بورینی به تدریس در آنجا پرداخت (ت ۱۰۲۴ هجری). و بالاخره کار تدریس به شیخ علامه شهاب‌الدین ابوالعباس أحمد پسر یونس عیثوی واگذار گردید (ت ۱۰۲۵ هجری)...

* * *

این مدرسه و مدارس بزرگ امثال آن، بزرگان علماء و فقهاء را در خود جمع می‌کردند بنحاطر عظمت و اعتباری که علماء برای این مدرسه قایل بودند برای تدریس در آن با هم به رقابت می‌پرداختند بلکه برجسته‌ترین و مشهورترین علماء عصر در این

مدرسه به تدریس پرداخته‌اند و بسیار اتفاق افتاده که برای تعیین مدرسین این مدرسه حاکم آن عصر خود به دمشق رفته است.

علماء و فقهاء بسیاری در طول زمان از این مدرسه خارج شده‌اند... و به نشر موازین و ارزشهای اسلام عظیم پرداخته‌اند... اما به راستی اجر بزرگ و باارزش‌ترین پاداش به وقف کننده آن برمی‌گردد... یعنی ست‌الشام ... خداوند او را مورد رحمت خویش قرار دهد... و پاداشش را باارزشتر گرداند!...

اما ببینیم که سرنوشت و سرانجام این مدرسه در این زمان چه شد، ابن بدران (ت ۱۳۴۶ هجری) می‌گوید: از آن چیزی جز یک دیوار باقی نمانده است. اما محمد کرد علی (ت ۱۳۷۲ هجری) می‌گوید:

در حال حاضر، به مدرسه ابتدایی برای یتیمان و بی‌سرپرستان تبدیل شده که در آن انجمنی تحت عنوان «کمیته امداد خیریه» بر پا شده است...

مدرسه شام داخلی

این مدرسه رو به روی «بیمارستان نوری» قرار دارد.

همانجایی که خانه ست‌الشام بود و بعدها به مدرسه‌اش تبدیل کرد.

در زمان معاصر، ابن بدران، شیخ حنابله آن را دیده است و می‌گوید: در حال حاضر چیزی جز درب آن به شکل اولش نمانده است. بالای آن، سنگ پهن و بزرگی قرار داشت که نص و قفش بر آن نقش بسته بود... اگر چنانچه مقابل آن بایستید و در آن دقت و تأمل کنید، باب اصلی را هنوز می‌بینید که سر جایش قرار دارد، اما کمی تغییر یافته و کوچکتر شده و به اندازه در خانه‌ای گشته است... دیوار غربی آن نیز باقی است که با سنگهای بزرگی بنا شده بود. سپس یادآور شده که اثر محل تاریخی‌اش کاملاً از بین رفته است و سنگفرشی که بر آن نقش و حکاکی شده بود، کناره‌های آن با گل پوشیده شده است.

شیخ حنابله می‌گوید: «طولی نمی‌کشد که آن هم به طور کلی از بین می‌رود».

اما نصّ وقف را تقی‌الدین سبکی در «فتاوی کبری» آورده است. در اینجا لازم می‌دانیم که آن را برای خواننده گرامی نقل کنیم تا بداند که نظام اوقاف در آن موقع چگونه بوده و اصطلاحات به کار رفته در آن عصر چه بوده است؟!.

شیخ‌الاءمام در مختصر کتاب شام داخلی می‌گوید:

این چیزی است که فخرالدین ابوبکر محمد پسر عبدالوهاب فرزند عبدالله پسر علی فرزند احمد أنصاری [معروف به ابن شیرجی] این چنین یادآوری می‌کند: از آن، تمام خانه‌های دمشق، و از آن به ظاهر دمشق، ملکی برای «بزینه» شناخته می‌شود، و مقدار بهره آن ۱۱/۵ سهم از ۲۴ سهم برای «جرمانا» از «بیت‌لهیا» اختصاص داده، و از آن ۱۴ سهم و هفت سهم باقی از ۲۴ سهم از ملک، برای «تینه» از کوه‌های عسال، و از آن، تمام ملک برای «قصر روستایی» شناخته شده و از آن نصف ملک برای «قصر سیاه» اختصاص داده می‌شود، و این وقفی است بر خاتون ست الشام دختر نجم‌الدین ایوب پسر شادی، سپس بر دختر پسرش، زمرّد خاتون دختر حسام‌الدین محمد پسر عمر فرزند لاجین، سپس بر فرزندانش که سهم هر مرد دو برابر زن می‌باشد، سپس بر فرزندان اولادش، سپس برای نسلهای دیگرشان تا آخر. پس هرگاه نسلشان از بین رفت و کسی از آنها یافت نشد، بدین ترتیبی که می‌آوریم باید داده شود: خانه مدرسۀ بر فقهاء و متفقهان شافعی که در آنجا به تفقه و یادگیری مشغول هستند، وقف شود.. و بر مدرس شافعی، قاضی القضاء زکی‌الدین ابی‌العباس طاهر احمد پسر محمد فرزند علی قرشی [ت ۶۱۷ هجری] در صورت زنده بودن، وقف گردد و اگر چنانچه زنده نباشد، بر فرزندش و سپس بر فرزند فرزندش، سپس بر نسلی که منتسب به اوست، بر هر کسی که شایستگی تدریس در آنجا داشته باشد، وقف شود. اما به شرطی که اهل خیر و عفاف و سنت پیامبر ﷺ «باشد؛ نه این که اهل شرّ و بدعت! و ما بقی املاک هم بر مصالح مدرسۀ و بر فقهاء و متفقهان مشغول در آن، و بر مدرس آن، قاضی القضاء زکی‌الدین، یا کسی از نسلش که شایستگی تدریس داشته باشد، و بر امام جماعتی که در محراب آن به

پیشنمازی می‌پردازد، و همچنین بر مؤذن و مستخدم آن، کسی که جارو و تمیز می‌کند و چراغها را روشن می‌نماید، وقف شود.

و این باید با مصالح و عمارت و آبادانی مدرسه شروع شود. یعنی بهای روغن و چراغها، فرشها و حصیرها، مشعلها و شمعها و هر آنچه که مورد احتیاج می‌باشد، و بقیه به مدرس شافعی و فقهاء و متفقهان و مؤذن و مستخدم آن اختصاص داده می‌شود، و اما این مصروفات که به مدرس داده می‌شود، در هر ماه گندم و جو، هر کدام یک جوال، و ۱۳۰ درهم از سکه طلایی ناصری، و باقیمانده مصروفات به فقهاء و متفقهان و مؤذن و مستخدم داده شود، و هر کدام به اندازه استحقاقی که دارند... ناظر در امر وقف با دید خود کم و زیاد به آنها بپردازد و مقداری هم بنابر نیازهایی که می‌بیند برای خرید هندوانه و خربزه و زردآلو و حلوا مصرف گردد. اما به شرطی که فقهاء و متفقهان و مدرس و مؤذن و مستخدم، همگی از اهل خیر و دین و صلاح و عفاف و حُسن روش و سلامت اعتقاد و سنت و جماعت باشند، و دیگر این که تعداد فقهاء و متفقهان در این مدرسه از ۲۰ مرد بیشتر نباشد و این به جز مدرس و مؤذن و مستخدم است و بایستی ناظر در این امر نظارت کامل داشته باشد.

در این مدرسه، امام حافظ ابوعمر و پسر صلاح شهرزوری کردی صاحب «مقدمه مشهور در حدیث» تدریس کرده است.

بعد از او، شمس الدین عبدالرحمن مقدسی آمده است.

وی پس از مدتی از کارش بر کنار شد و کار تدریس به تاج الدین محمد پسر عبدالسلام فرزند عصرون، سپرده شد. او بسیار نیکوکار و متواضع و در تدریس بسیار ماهر بود (ت ۶۹۶ هجری).

سپس علامه صدرالدین عثمانی، معروف به ابن مرحل و ابن وکیل به تدریس پرداخت. آنگاه امین الدین سالم پسر عبدالرحمن فرزند ابی‌الدر، آمد که به او لؤلؤ نیز

می گفتند. همچنین به امام مسجد ابن هشام، وکیل بیت‌المال معروف بوده است. او همان کسی است که با امام نووی ملازم و همراه بوده است (ت ۷۲۶ هجری). پس از او قاضی شافعی جلال‌الدین قزوینی متولی تدریس آنجا شد. و سپس پسرش بدرالدین. بعد از او فقیه أبو‌الفتح سبکی قریب شیخ تقی‌الدین سبکی. سپس قاضی لشکر حلیه، رئیس ناصرالدین محمد پسر صاحب شرف‌الدین یعقوب حلی، به تدریس مشغول شد (ت ۷۶۳ هجری). پس از او قاضی امین‌الدین محمد پسر أحمد فلانسی که قضاوت لشکری و دادگاه نظامی دمشق و وکالت بیت‌المال را چندین بار به عهده داشته، روی کار آمد (ت ۷۶۳ هجری). سپس قاضی القضاة بدرالدین سبکی. بعد از او قاضی القضاة ولی‌الدین أبوذر عبدالله پسر قاضی القضاة بهاء‌الدین ابی‌البقاء سبکی مدرس آن مدرسه گشت. زمانی که قاضی ولی‌الدین از دنیا رفت، قاضی سری‌الدین به تدریس پرداخت. سپس قاضی القضاة شهاب‌الدین باعونی. بعد از او شیخ شهاب‌الدین پسر حجی، همراه با شیخ جمال‌الدین طیمانی، و قاضی القضاة نجم‌الدین پسر حجی به تدریس در آن مدرسه مشغول شدند. پس از چندی نیابتاً شیخ شمس‌الدین برماوی، و شیخ عطاء‌الدین پسر سلام، و شهاب‌الدین ملکاوی به تدریس پرداختند. و بالاخره پس از آنها قاضی‌ء زین‌الدین عبدالباسط مدرس آنجا می‌شود. و اما مرجع و سرپرستی که تمام جماعات به آن رجوع می‌کردند: امام علامه، مفتی شام جمال‌الدین محمد معروف به ابن قاضی زبدانی بود که بسیار عظیم‌الشأن بوده و

تمام شیوخ و بزرگان در برابر او متواضع بوده و تمام قضاوتها به او برمی گشت و خود بسیار مؤدب و متواضع بوده است (ت ۷۷۶ هجری).

و غیر از او می توان علامه نجم الدین پسر جابی، و شیخ تقی الدین لوبیانی را نام برد.

مصادر و مآخذی که از آنها استفاده شده است:

- البداية والنهاية، ابن کثیر ۸۴/۱۳-۸۵.

- خطط الشام ۷۹/۶-۸۰.

- الدارس فی تاریخ المدارس ۲۷۷/۱-۳۱۳.

- الذیل علی الروضتین، أبی شامهء مقدسی صفحه ۱۱۹.

- لطف السمر وقطف الثمر ۳۱۵/۱، ۳۵۹، ۵۳۷.

- مرآة الجنان ۳۵/۴.

- منادمة الأطلال صفحه ۱۰۶-۱۰۹.

- النجوم الزاهرة ۸۷/۶، ۱۰۰، ۱۰۹.

- الوافی بالوفیات ۱۱۹/۱۵-۱۲۰.

- وفیات الأعیان ۲۴۴/۳-۲۴۵، ۳۰۷.

* * *

«بابا خاتون دختر أسدالدین شیرکوه»

ایشان دختر شیرکوه و شیرکوه نیز عموی صلاح الدین بوده که سلطان نورالدین محمود پسر زنگی وزارت مصر را به او سپرد. لقب شیرکوه، سپهسالار ملک منصور بوده و امیرالمؤمنین به عنوان معاون و دستیار برای کارهای وزارت به سویش فرستاده شده است.

اما پایه‌های مدرسه عادلیه کوچک در دمشق به آنجا برمی‌گردد که باباخاتون، یک خانه و حمام را همراه با روستای «کامد» و بخشی از روستای «برقوم» از کارگران حلب، و بخشی نیز از روستای «بیت الدار» را خریداری کرد.

سپس تمام آنها را بر خودش تا زمانی که زنده است، وقف نمود. آنگاه بعد از مرگش بر دختر عمه‌اش زهره، دختر ملک عادل به شرط این که آنجا را مدرسه، قبرستان و محله‌های مسکونی قرار دهد. همچنین بایستی این مدرسه حداقل، یک مدرّس، مرجع، امام، مؤذن، سرایه‌دار و مستخدم، همراه با ۲۰ فقیه داشته باشد.

علاوه بر این در وقفش قرار داد که مصارفی هم برای مصالح و عمارت مدرسه، و همچنین برای نزدیکان و غلامان و کنیزانش صرف شود، و این در اوایل ماه رمضان، سال ۶۵۵ هجری بوده همان گونه که ابن قاضی شهبه گفته است.

* * *

«خدیجه دختر ملک معظم»

خدیجه دختر ملک معظم شرف الدین عیسی پسر ملک عادل، خواهر ناصر داود است. در باغ «ماردانیه»، سال ۶۶۰ هجری وفات یافت.

در قبرستانی که خود به مهیا کرده بود، کنار قبر شیخ فرنّتی در کوه به خاک سپرده شد. او کسی است که مدرسه «مرشدیه» را بر نهر یزید در منطقه صالحیه دمشق، کنار دارالحديث «أشرفیه»، سال ۶۵۴ هجری تأسیس کرد.

اما کسانی که در آنجا به تدریس پرداخته‌اند عبارتند از: شمس‌الدین پسر عطاء الله أذرعی، سپس چهار نفر دیگر که آخرینشان شمس‌الدین حریری بوده است.

شیخ عبدالقادر بدران، صاحب «منادمه الاطلاق» می‌گوید: او چیزهایی را بر این مدرسه وقف کرد و سنگی را که نصّ وقفش بر آن منقوش بوده بر بالای بزرگترین درب آن یافته بعد از «بسم الله الرحمن الرحيم» چنین حکاکی شده است:

این همان چیزهایی است که ستّ الجلیله، عصمه الدین خاتون دختر سلطان ملک معظم شرف الدین عیسی پسر سلطان ملک عادل سیف الدین ابی بکر پسر ایوب وقف کرده است و آن بخشی از حمام است که ۳۵ سهم را به آن اختصاص می‌دهم و ۱۵ و ۱۷ سهم از آسیاخانه و خانه‌ای که در کوه صالحیه قرار دارد و نیز بخشی از کاخ تقی الدین به مقدار ۷ سهم، نیم سهم، ۱۴، ۱۸ و ۳۱۰ سهم، و همچنین قسمتی از روستای «طره» به مقدار ۱۳ و ۱۷ سهم، و بخشی از کاروانسرا به مقدار ۸/۵ سهم، و باغ مردانیه به طور کامل وقف کرده‌ام، و این در سال ۶۵۰ هجری بوده است.

مصادر و مآخذی که از آنها استفاده شده است:

- خطط الشام ۹۴/۶.

- منادمه الاطلاع صفحه ۲۰۰-۲۰۱.

* * *

«ربیعہ دختر ایوب»

ربیعہ خواهر صلاح الدین و ملک عادل، و عمه کامل و اشرف و معظم و دیگر ملوک، و همچنین خواهر ستّ الشام می‌باشد.

برادرش صلاح الدین، ابتداء او را به همسری امیر سعدالدین مسعود پسر امیر معین الدین اُنر در آورد، و خود هم با خواهرش عصمه الدین خاتون، همسر قبلی ملک نورالدین و وقف کننده «خاتونیه داخلی» و «خانقاه بیرونی» ازدواج کرد.

زمانی که امیر سعد الدین از دنیا رفت، او را به همسری ملک مظفر الدین زین الدین کوبوری، والی «أربیل» درآورد. او بیش از ۴۰ سال در کنار همسر دومش در همان أربیل اقامت داشت، تا این که همسرش از دنیا رفت.

بدین ترتیب به دمشق برمی‌گردد و در خانه قدیمی - که همان خانه پدرش ایوب بوده - ساکن می‌شود، تا زمانی که وفاتش در ماه شعبان، سال ۶۴۳ هجری، در سن ۸۰ سالگی به سر می‌رسد.

او در همان خانه می‌میرد - خانه‌ای که بعدها مدرسه «ظاهریه» می‌شود - و در مدرسه‌اش، زیر گنبدی در دامنه کوه «قاسیون» دفن می‌گردد.

ربیعہ آخرین فرزند صلیبی ایوب بوده که باقی مانده بود.

ابن خلکان می‌گوید: من بسیاری از بستگان و محارمش را از ملوک، از برادرانش، فرزندان، اولاد فرزندان را که بیشتر از ۵۰ نفر بوده‌اند، دیده‌ام. «أربیل» برای همسرش مظفرالدین بوده، «موصل» برای خواهرزاده‌هایش بوده، «خلاط» و نواحی آن برای برادرزاده‌اش بوده، بلاد جزیره «فراتیه» برای اشرف برادرزاده‌اش بوده، بلاد «شام» برای برادرزاده‌هایش بوده، و سرزمینهای «مصر» و «حجاز» و «یمن» برای برادران و فرزندان ایشان بوده است.

صفدی نیز می‌گوید: او مثل عاتکه دختر یزیدبن معاویه، همسر عبدالملک بن مروان و مثل فاطمه دختر عبدالملک بوده است.

اما من می‌گویم: درست مثل خواهرش ست الشام دختر ایوب بوده، همان کسی که شرح حالش گذشت.

در خدمت «ربیعہ خاتون» زن صالح و دانشمند، أمه اللطیف دختر ناصح حنبلی بود که بسیار دانا و بزرگواری بوده و حتی کتابهایی هم نوشته است. او بود که ربیعہ را به وقف کردن مدرسه‌ای که در دامنه کوه قاسیون قرار داشت تشویق نمود، تا به حنابله (افراد حنبلی مذهب) وقف کند. بدین ترتیب او نیز مدرسه را بنا کرد و برناصح و حنابله وقف نمود.

ابن مفلح در شرح حال ناصح عبدالرحمن پسر نجم فرزند عبدالوهاب شیرازی أنصاری می‌گوید:

روزی که جناب ربیعہ خاتون مدرسه را برای تدریس ناصح عبدالرحمن تأسیس کرد، روزی فراموش نشدنی بود که در آن روز ربیعہ خاتون نیز پشت پرده حضور داشت. همچنین می‌گوید: ناصح فقیه و واعظی برجسته بوده که همیشه با علم سر و کار داشته است. وی به بغداد و اصفهان و موصل و بسیاری از شهرهای دیگر برای کسب علم سفر کرده و حتی در فتح بیت المقدس با سلطان صلاح الدین همراه بوده و در بسیاری از جنگهای دیگر حضور داشته است. بعد از شیخ موفق الدین پسر قدامه، ریاست مذهب حنبلی به او واگذار گردید.

اما دخترش «أمة اللطيف» نیز بسیار عالم و دانا بوده، و «ربیعہ خاتون» او را بسیار دوست می‌داشته و همیشه به نصایح و راهنماییها و ارشاداتش گوش می‌کرده و اموال فراوانی را با شنیدن نظراتش و مشورت کردن با او - از همین طریق - به دست آورده است. به همین جهت مدرسه دیگری را نیز که در شرق «رباط ناصری» قرار داشت، به حنابله وقف کرد. اما زمانی که ربیعہ خاتون فوت کرد، برای أمة اللطيف اتفاقی رخ داد که به موجب آن دستگیر و اموالش مصادره شد و مدتی را در زندان به سر برد و سپس آزاد گردید. پس از آزادی، با اشرف والی «حمص» ازدواج کرد و با او به «رحبه» و «تل راشد» سفر کرد و بالاخره در سال ۶۵۳ هجری وفات یافت.

مدرسه «صاحبه»:

مدرسه «صاحبه»، همان مدرسه‌ای است که «ربیعہ خاتون» در دامنه کوه قاسیون، واقع در شرق منطقه «ملوانان کُرد» پدید آورد.

همان گونه که گفته شد، اولین کسی که در آنجا به تدریس پرداخته، ناصح الدین حنبلی بوده است. گفته شده که نسبت او به صحابی گرانقدر، سعد بن عبادہ رضی اللہ عنہ برمی‌گردد. بعد از او پسرش سیف الدین یحیی، تا زمانی که از دنیا می‌رود، به تدریس مشغول می‌شود.

پس از مرگ سیف الدین، صفی الدین خلیل مراغی هنگامی که به بغداد روی آورده بود، جانشین او در کار تدریس گردید.

پس از او نیز، برادر زاده اش، شرف الدین محمد پسر علی فرزند عبدالله پسر شیخ ناصح الدین جای او را در آن مدرسه می‌گیرد و این منصب در میان بعضی از فرزندان او باقی می‌ماند.

پس از آنها، شیخ تقی الدین، معروف به ابن واسطی جانشین آنها می‌شود که بسیار فقیه و زاهد و عابد و متواضع و قاطع و صادق و راستگو بوده و بیشترین اوقات خود را در آنجا گذرانده و همان گونه که گفته‌اند به مدت ۲۰ سال در «صاحبه» تدریس می‌کرده است. او در کار خود، خصوصاً در روایات و احادیث منحصر به فرد بود و هرگز به دنبال او کسی که همچون او باشد، یافت نشده است. وی در اواخر عمر خود، به عنوان شیخ حدیث شناخته شد و در مدرسه «ظاهریه» ریاست حدیث را به عهده گرفت. او همیشه به مذهب سلف صالح و مسلمانان و اصحاب صدر اسلام دعوت می‌کرد، و بالاخره در سال ۶۹۲ هجری وفات یافت.

بعد از او، شیخ شمس الدین محمد پسر عبدالقوی مرداوی از شیوخ «تقی الدین ابن تیمیه» در مدرسه صاحبه به تدریس مشغول می‌شود. او نیز در سال ۶۹۹ هجری وفات یافت.

سپس شهاب الدین أحمد پسر حسن فرزند حافظ مقدسی جانشین او می‌شود (ت ۷۱۰ هجری).

پس از او، شمس الدین یوسف پسر یحیی شیرازی حنبلی مدرس آنجا می‌شود (ت ۷۵۱ هجری).

بعد از او نیز، قاضی القضاة شمس الدین محمد پسر مفلح مقدسی رامینی، صاحب کتاب «فروع» به تدریس می‌پردازد. در مورد او اوصافی چون زهد و تقوا و ورع و عفاف و متانت آمده است (ت ۷۶۳ هجری).

سپس شیخ حنابله برهان الدین ابراهیم پسر محمد فرزند مفلح نیابتاً به تدریس مشغول می‌شود. گفته شده که در مجالس تدریسش، فقهایی از تمام مذاهب شرکت می‌کردند (ت ۸۰۳ هجری).

پس از او، محدث بزرگ امام تاج الدین ابوالقاسم عبدالغفار پسر محمد سعدی شافعی، ریاست حدیث را عهده‌دار می‌شود. وی علاوه بر این که شیخ حدیث بود، فتوا هم می‌داد. آورده‌اند که حدود ۵۰۰ جلد کتاب نوشته و مُعجمی را در ۳ جلد از خود باقی گذاشته است (ت ۷۳۲ هجری).

ابوالمفاخر عبدالقادر نعیمی (ت ۹۲۷ هجری) می‌گوید: آنچه که الان از مدرسه صاحب‌شناخته شده: قسمت اعظم روستای «جبه‌عسال» و باغی که پایین مدرسه قرار دارد، و آسیاخانه و پارک و فضای سبز می‌باشد که بیشتر این جاها، در جوار مدرسه قرار دارند.

مصادر و مأخذی که از آنها استفاده شده است:

- البداية والنهاية، ابن کثیر ۱۳/۱۷۰-۱۷۱.

- الدارس فی تاریخ المدارس صفحه ۷۹-۸۶.

- الذیل علی الروضتین صفحه ۱۷۷.

- مرآة الجنان ۴/۱۰۸.

- منادمة الاطلاع صفحه ۲۳۷-۲۳۸.

- النجوم الزاهرة ۶/۳۵۳.

- الوافی بالوفیات ۱۴/۹۷-۹۹.

* * *

«زهرة دختر ملك عادل»

او دختر ملك عادل سيف الدين أبى بكر پسر أیوب می باشد.
و باباخاتون، همان دختر عموی پدرش است.
در سال ۶۵۶ هجری مدرسه «عادلیه صغری» را داخل باب الفرج، شرق باب القلعة شرقی، جلو دماغیه و عمادیه، مقابل دارالحديث نوریه صغری در دمشق تأسیس کرد.
این مدرسه، قبلاً به خانه «ابن موسک» معروف بوده که به تملك عصمه الدین زهره درآمد. پس از او به تملك دختر عموی پدرش، باباخاتون دختر أسدالدین شیرکوه، همراه با روستای «کامد»، و بخشی از روستای «برقوم» از کارگران حلب، و بخشی از روستای «بیت الدیر» از أصغار، و حمام «ابن موسک» درآمد، که بعدها باباخاتون تمام اینها را به زهره وقف می کند و می بخشد.

بعد از این جریان، تمام این جاها به یک قبرستان و یک مدرسه و چند منزل مسکونی تبدیل می شود.

و اما برای مدرسه این شروط را وضع می کند که: مدرسه بایستی دارای یک مدرس، یک مرجع و امام، یک مؤذن، یک سرایه دار و مستخدم، و ۲۰ فقیه باشد. علاوه بر این موارد، مصارفی هم برای مصالح و عمارت مدرسه، و قسمتی هم برای نزدیکان و خدمتکاران و کنیزان وقف شود. و این در روز پدیدار شدن هلال ماه مبارک رمضان، سال ۶۵۵ هجری بوده است.

اولین کسی که در مدرسه عادلیه صغری به تدریس پرداخت، شرف الدین أحمد پسر أحمد فرزند نعمت مقدسی بود که از بزرگان و پیشوایان علماء و فضلاء به حساب می آمد.

بعد از او تقی الدین پسر حیاة الرقی مدرس آنجا می شود.

سپس قاضی نجم الدین پسر صصری.

پس از او، کمال الدین زملکانی.

سپس فقیه امام فخر الدین مصری، معروف به ابن کاتب قطلوبک.

بعد از او، ابن جمله.

سپس، ابن نقیب.

آنگاه، تاج الدین عبدالرحیم پسر قاضی القضاة جلال الدین قزوینی.

پس از او، علامه جمال الدین پسر قاضی زبدانی.

به دنبال وی، مفتی مسلمانان، شهاب الدین أحمد و صالح زهری دمشقی، که عهده‌دار

فتوا در «دارالعدل» بود (ت ۷۹۵ هجری).

بعد از او، فرزندش قاضی القضاة تاج الدین عبدالوهاب.

سپس، پسرش شهاب الدین أحمد پسر قاضی تاج الدین پسر زهری. او با این که از

برادرش کوچکتر بود، ولی از او شایسته‌تر و اصلح بوده است (ت ۸۶۷ هجری).

بعد از او، امام و علامه فقیه و محدث بدرالدین أبو عبدالله محمد پسر أحمد، معروف

به ابن مکتوم سویدی، که ریاست نحو را همزمان در ناصریه به عهده داشت. گفته شده

که او مردی بسیار خیر و نیکوکار و متدین و متعبد بوده است. با فقهاء و دانشجویان،

بسیار نیکو و با احسان بوده و آنها را در ماه رمضان میهمان می‌کرد و افطاری می‌داد، و با

نزدیکانش بسیار صله رحم به جای می‌آورد و همیشه خود شخصاً برای احتیاجات و

خریده‌های خانه‌اش به بازار می‌رفت و خرید می‌کرد و خود حمل می‌نمود (ت ۷۹۷

هجری).

پس از او کار تدریس در عادلیه به عهده شمس الدین أبو عبدالله محمد پسر حسن

فرزند صیدلانی شافعی درآمد. در مورد او نیز آمده که علی‌رغم فقر و تنگدستی‌اش، بسیار

بخشنده بوده و رفتارش با دانشجویان و فقهاء، بسیار دوستانه و با محبت بوده و همیشه

به آنها کمک و مساعدت می‌کرد (ت ۸۳۲ هجری).

همچنین ادهم پسر عبدالصمد عکاری نیز به تدریس در آنجا پرداخته است. او معلم

وزیر اعظم سنان پاشا نیز بوده است، و در قرن دهم هجری وفات کرده است.

علامه محقق، شیخ حسن پسر محمد بورینی نیز در آنجا به تدریس اشتغال داشته است (ت ۱۰۲۴ هجری).

... و نهایتاً این مدرسه در سال ۱۹۱۰ میلادی در آتش می‌سوزد و به محله‌های تجاری و بازرگانی تبدیل می‌شود و هم اکنون در بازار «عصرونیه» دمشق واقع است.

مصادر و مآخذی که از آنها استفاده شده است:

- خطط الشام ۸۳/۶.

- الدارس فی تاریخ المدارس ۳۶۸/۱-۳۷۳.

- لطف السمر و قطف الثمر صفحه ۳۵۲، ۳۶۱.

* * *

«ضیفه دختر ملک عادل»

ضیفه خاتون صاحبه دختر ملک عادل سیف الدین ابی بکر محمد پسر ایوب، همسر ملک ظاهر غازی پسر صلاح الدین، والی حلب، و همچنین مادر عزیز والی دیگر حلب، و مادر بزرگ ناصر والی شام می‌باشد.

در قلعه حلب، سال ۵۸۱ هجری متولد شد...

... مراسم عروسی اش بسیار مشهور است.

ابن قاضی شهبه می‌گوید: در محرم سال ۶۰۹ هجری، ملک ظاهر با عمویش عادل آشتی کرده و دخترش را به ازدواج او درآورد.

مراسم عقد آنها در دمشق با دو وکالت بر مبلغ پنج هزار دینار منعقد گردید.

و در همان موقع به حلب فرستاده شد.

جهازیه او سیصد شتر و پنجاه قاطر، و دویست جاریه بود.

زمانی که او را نزد ظاهر می‌بردند، ظاهر چند قدمی را به پیشوازش رفت، و پنج گردنبند گرانبها را که قیمتشان به هزار و سیصد درهم می‌رسید، همراه با اشیاء نفیس دیگر به او تقدیم کرد.

ظاهر، قبل از این که با او ازدواج کند، با خواهرش غازیه ازدواج کرده بود. او ملکه‌ای گرانقدر و عاقل بود.

زمانی که پسرش عزیز وفات یافت، در کارهای سلاطین دخل و تصرف کرد و به انجام کارهایشان پرداخت، و با عدالت و شفقت و بذل و بخشش هر چه تمامتر، به مدّت شش سال به سلطنت نشست... و در این مدّت، هر گونه ظلم و بدبختی را از تمام نقاط حلب محو ساخت.

او همیشه فقراء را بر خود ترجیح می‌داد و صدقات و انفاقهای بسیاری را به آنها می‌بخشید.

صفدی شرح حالش را در کتاب خود «الوافی بالوفیات» آورده است. و بالاخره، شب جمعه، در یازدهم جمادی الاول، سال ۶۴۰ هجری در همان شهر حلب وفات یافت و در قلعه حلب دفن گردید. با مرگ او، دروازه حلب به مدّت سه روز بسته شد.

بعد از آن بود که ناصر صلاح الدین پسر عزیز برای اثبات بالغ بودنش شاهد آورد. او در آن روز ۱۳ ساله بود، و بدین ترتیب امر و نهی به دست او افتاد و در جایگاه عدالت نشست. در حالی که همه نگاهها به سوی جمال الدوله اقبال، و وزیر قفطی بود.

ضیفه در حلب مدرسه «فردوس» را تأسیس کرد و آن را بعدها به یک قبرستان و کاروانسرا در سال ۶۳۳ هجری تبدیل کرد، و اوقاف بسیاری را به آن اختصاص داد و حقوق ماهیانه‌ای برای گروهی از قاریان و فقهاء و صوفیان قرار داد.

محمد گُرد علی در «خطط الشام» می‌گوید: هم اکنون نیز دیوارهای آن باقی و مسجد جامع آن آبادان است، و به قبرستان کشاورزانی تبدیل شده که در اطراف آن سکونت

دارند. اما به ترمیم و تعمیر مجدد نیاز دارد. این مسجد نمونه بسیار زیبایی از اشکال هندسی عربی است. بر دیوار بارگاه آن بعد از بسم الله الرحمن الرحيم و آیاتی از سوره زخرف، چنین نوشته شده است:

«امر تأسیس این بنا را بانوی بزرگوار و ارجمند، ملکه مهربان، عصمه الدین و الدنیا، ضیفه خاتون دختر سلطان ملک عادل سیف الدین ابی بکر پسر ایوب - خداوند همگی شان را غرق رحمت خود فرماید - بر عهده داشته است، و این در عهد سرور ما سلطان ملک ناصر، عالم عادل، مجاهد قهرمان، مؤید مظفر منصور، صلاح الدین و الدنیا یوسف پسر ملک عزیز محمد پسر ملک ظاهر غازی فرزند یوسف پسر ایوب، به سرپرستی بنده حقیر عبدالمحسن عزیز ناصری ۴ در سال ۶۳۳ هجری بوده است.» و بر محراب زیبایش نوشته شده است: «این کار حسان بن عفان است».

عمر رضا کحاله نیز می گوید: و اما مسجد جامع آن بسیار بزرگ و محکم است، و به اوایل دوره باستانی قدیم در حلب برمی گردد. زمانی که زوار و بازدید کنندگان از دور و نزدیک برای دیدن آن می آمدند، از بزرگی و بلندی آن، و از ضخامت و کلفتی سنگها و ستونهایش، همچنین از هنر نقش و نگار صحن آن شگفت زده می شدند. در آن حوض بزرگ و زیبایی واقع است که همچون حوض سلطانیه ساخته شده است، و در شمال آن ایوانی به شکل کسری، و در دو طرف آن قبور جمعی از کسانی است که هیچ کس نمی داند چه کاره بوده اند، و در قسمت جنوبی آن، صحن بزرگی است که طول آن تقریباً به ۳۰ ذرع می رسد.

خانقاه آن نیز به ضیفه خاتون نسبت داده می شود که در سال ۶۳۵ هجری در حلب، رو به روی مسجد شیخ حافظ الرحمن بن الاستاذ بنا کرده است. این خانقاه هم اکنون در محله «فرافره» مقابل مسجد زینبیه و مدرسه هاشمیه واقع است.

«عذراء دختر نورالدوله ایوبی»

خانم عذراء مدرسه «عذراویه» را در دمشق بنا کرد که این مدرسه به او منسوب است. وی در دهم محرم، سال ۵۹۳ هجری وفات یافت و در تربت همان مدرسه دفن گردید.

بسیار نیکوکار و خیرپسند بود و در کارش همواره جدیت و کوشش به خرج می داد. اهل دمشق اعتقاد عجیبی به او داشتند...

پدرش همان امیر نورالدوله شاهنشاه پسر نجم‌الدین ایوب فرزند شاذی برادر صلاح‌الدین بود که در میان برادرانش از همه بزرگتر بوده است. او همچنین پدر عزالدین فرخ‌شاه (پدر ملک أمجد، والی بعلبک) و پدر مظفر تقی‌الدین عمر (والی حماه) بوده است.

پدر عذراء در جنگی که بین مسلمانان و دشمنانی درگرفت که تا دروازه دمشق پیش آمده بودند درگرفت و قصد داشتند تمام سرزمین پهناور اسلامی را اشغال کنند، کشته شد که بالاخره خداوند متعال سپاه اسلام را بر آنان پیروز گردانید.

این ماجرا - یعنی قتل پدرش - در ماه ربیع الاول، سال ۵۴۳ هجری اتفاق افتاد. خداوند او را رحمت کند!...

در این صورت عذراء، خواهر عزالدین فرخ‌شاه، و عمه ملک أمجد می باشد. مادر امیر مسعود پسر سعدالدین (والی صفد) و برادرش بدرالدین ممدود (شحنه و داروغه دمشق) بوده است. هر دو فرزند حاجب مبارک پسر عبدالله هستند که دو امیر بزرگ و دارای منزلت و مقام بزرگی نزد صلاح‌الدین بوده‌اند، و هر دو در سال ۶۰۲ هجری وفات یافتند، یکی در ماه رمضان و دیگری در ماه شوال همان سال. در بعضی از مصادر آمده است که: عذراء، قبل از پدرش و قبل از بنای مدرسه عذراویه وفات یافته است...

امام ذهبی آورده است که: او در خانه‌اش یعنی همان عذراویه - دفن گردید و خانه را به مادرش سپرد که بعدها مادرش آن را بر فقهای شافعی و حنفی وقف کرد. اما بیشتر مصادر - آنجا که شرح حال عذراء را آورده‌اند - بر این متفق هستند که: او همان کسی است که این مدرسه را تأسیس کرده است که در محله غربی، داخل دروازه نصر که به «دروازه دارالسعادة» معروف است، قرار دارد. اولین کسی که در این مدرسه از علمای شافعی به تدریس پرداخت، امام فخرالدین پسر عساکر، در سال ۵۹۳ هجری بود.

سپس مجدالدین پسر حبوبی به جای او نشست.

بعد از او شمس الدین پسر سنی الدوله آمد.

سپس عزالدین عبدالعزیز پسر اُبی عصرون.

پس از او رفیع الدین جیلی.

بعد از او محیی الدین پسر زکی الدین.

آنگاه صدرالدین پسر سنی الدوله مدرس آنجا شد.

سپس نجم الدین پسرش.

پس از او شمس الدین پسر خلکان.

بعد از او عمادالدین عبدالعزیز پسر محمد، معروف به ابن صائغ (ت ۶۷۴ هجری).

بعد از او، برادرش قاضی القضاة عزالدین ابوالمفاخر محمد (ت ۶۳۸ هجری).

سپس علامه صدرالدین، معروف به ابن مرحل و ابن وکیل به تدریس در آنجا پرداخت.

پس از او صدرالدین سلیمان گردی آمد.

بعد از او، شرف الدین حسین پسر سلام مدرس عذراویه شد.

سپس کمال الدین پسر زملکانی.

پس از او امام زین الدین پسر مرحل.

آنگاه تقی‌الدین عبدالله پسر قاضی القضاة زین‌الدین پسر مرحل (ت ۷۵۱ هجری). سپس قاضی جمال‌الدین پسر سبکی. بعد از او، قاضی القضاة تاج‌الدین پسر سبکی. و به دنبال او، خواهرزاده‌اش امام زین‌الدین محمد پسر تقی‌الدین متولی تدریس آنجا گشت.

در مورد او گفته شده که از بهترین مردم آن زمان بوده، و در جوانمردی و تفضل و احسان و نیکی به دوستان و کسانی که قصد او را داشتند، بسیار مشهور و زبانزد خاص و عام بوده است (ت ۷۸۷ هجری).

بعد از او، امام حافظ شهاب‌الدین پسر نشوان آمد. سپس قاضی تاج‌الدین پسر زهری. و پس از او، شیخ شهاب‌الدین پسر حجی، و شیخ جمال‌الدین طیمانی. سپس علامه بدرالدین پسر شیخ شافعیه، تقی‌الدین پسر قاضی شهبه. بعد از او، محب‌الدین أبو‌الفضل محمد پسر ابراهیم فرزند قاضی عجلون. بعدها او جای خود را به علامه قاضی القضاة برهان‌الدین پسر محمد فرزند معتمد داد.

و پس از او، امام علامه شمس‌الدین محمد پسر محمد حمصی به تدریس در آنجا پرداخت. و در حمص به ابن سماقه، و در دمشق به حجازی معروف بود. چون حدود ده سال در مکه مکرمه به سر برده بود (ت ۱۰۱۹ هجری).

سپس سید شریف شمس‌الدین محمد پسر محمد فرزند خصیب مقدسی شافعی نیابتاً به تدریس در آنجا پرداخت. او نیز در سرزمینش به ابن خصیب، و در دمشق به سید مقدسی مدرس عذراویه معروف بود (ت ۱۰۰۹ هجری).

... پس از مدتی این مدرسه به مکانی جهت استماع و عظ و خطابه برای زنان تبدیل گردید.

... و بالاخره پس از چندی به طور کلی ویران شد و به محله‌های تجاری و بازاری تبدیل شد...!

مصادر و مأخذی که از آنها استفاده شده است:

- خطط الشام ۸۳/۶-۸۴.

- الدارس فی تاریخ المدارس ۳۷۳/۱-۳۸۲.

- لطف السمر و قطف الثمر ۳۹/۱، ۶۶.

- منادمة الأطلال، صفحه ۱۲۸.

- النجوم الزاهرة ۱۹۰/۶-۱۹۱، ۵۹۴.

- وفيات الأعيان ۴۵۲/۲-۴۵۳.

* * *

«مونسه دختر محمد ایوبی»

مونسه دختر ملک مظفر محمد پسر عبدالملک منصور فرزند ایوب است.

زنی بسیار نیکوکار و اهل فضل و احسان.

سال ۶۳۳ هجری متولد شد.

در شهر حماه مدرسه‌ای به نام «خاتونیه» تأسیس کرد و املاک و چیزهای بزرگی را وقف آنجا نمود.

و بالاخره، نزدیک غروب روز یکشنبه، پنجم جمادی الاولی، سال ۷۰۳ هجری وفات یافت.

فصل دوم: «زنان محدث و دانشمند»

«فخر النساء شهده دینوری»

شهده دختر محدث ابي نصر احمد پسر فرج دینوری، معروف به بغدادی ابری است. معمره، کاتبه، مسنده العراق، فخر النساء القاب اویند. ابری: نسبتی است به کار سوزن و فروش آن؛ جمع ابره. از کسانی که به این نسبت مشهور شده‌اند، پدر شهده، ابونصر احمد پسر فرج فرزند عمر دینوری است که از مشاهیر بغداد و محدثین آن می‌باشد. از ابي یعلی محمد بن حسین پسر فراء، و ابي الحسین پسر مهتدی بالله، و ابي الغنائم پسر مأمون هاشمی، و ابي بکر احمد پسر علی فرزند ثابت خطیب حافظ، و دیگران روایت کرده است ...

او در سال ۵۶۰ هجری در بغداد وفات یافت. دینوری: نسبتی است به دینور، منطقه‌ای است کوهستانی در کردستان که گروهی از علماء به این نام منسوب شده‌اند. بغداد، محل تولد و وفات شهده بوده است. او در سال ۴۸۰ هجری متولد شد.

امام ذهبی در مورد شهده می‌گوید: او زنی بسیار متدین، عابد، زاهد و صالح بوده است. پدرش احادیث زیادی را به گوش او رسانید و پس از چندی به «مسنده العراق» مشهور شد.

ابن دبیثی نیز می‌گوید: شهده زنی گرانقدر و شایسته و دیندار و خدا ترس و عابد بوده است. احادیث بسیاری را - از جمله از پدرش - شنیده است. پدرش او را در مجالس

استماع احادیث شیوخ با خود می‌برد وی بسیار عُمر کرد بطوریکه نسبت‌دارترین فرد در زمان خود بود.

ابن جوزی نیز در کتابش «المنتظم» می‌گوید: من بر او احادیث زیادی را خوانده‌ام. او زنی بسیار نیکوکار و اهل خیر بود و همواره در مجالس علماء حاضر می‌شد و حدود صد سال عمر کرد!

شیخ موفق نیز می‌گوید: تمام انساب بغداد نهایتاً به او برمی‌گشتند آنقدر عمرد کرد که اشخاص کم سن در زمان حیات او به پیری رسیدند.

پدرش او را به همسری علی پسر محمد فرزند ابی الحسن دُرینی معروف به ثقه الدوله ابن اُنباری درآورد. او نیز از افراد نمونه و اعیان وقت و از نزدیکان امیرالمؤمنین «مقتفی لامرالله» عباسی بوده است. خلیفه عباسی همیشه با او مشورت می‌کرد... وی پس از چندی مدرسه‌ای را برای تابعین شافعی، کنار رود دجله، در «باب الازج» نزدیک کاروانسرای صوفیه بنا کرد، و املاک و اموال زیادی را بر آن وقف نمود. او نیز احادیث زیادی را می‌شنید و در خدمت پدر شهده حاضر بود، و بدین ترتیب با او ازدواج کرد... پس از مدتی به درجه‌ای رسید که به مقتفی، خلیفه عباسی اختصاص یافت، و بالاخره در سال ۵۴۹ هجری وفات یافت.

شهده از علمای بزرگ آن زمان بود.

او خط بسیار زیبایی داشت و خطی می‌نوشت که منسوب به شیوه خطاط «بنت الاقرع» بود. در آن عصر کسی یافت نمی‌شد که همچون او بتواند زیبا بنویسد... اما با بالا رفتن سنش، کم‌کم تغییر یافت.

به خاطر خط زیبایی که داشت به کاتبه (زن نویسنده- خطاطا) و نیز ستالکتبه (بانوی نویسندگان) لقب یافت.

مردم زیادی در پای احادیثش نشستند و از او شنیده‌اند.

توان او در نقل حدیث بسیار عالی بود و احادیث صحیح را دقیق بیان می‌نمود. در حضورش افراد کوچک و کم سن و سالی بزرگ شده‌اند. او بسیار پرآوازه و مشهور بود. در بغداد کاروانسرای را در نزدیکی مسجد جامع قصر بنا نهاد که بعضی از علماء در آنجا ساکن شدند...

شهادت به مقتفی لامرالله عباسی بسیار نزدیک بود.

نزدیک صد سال عمر کرد و بالاخره در چهاردهم محرم، سال ۵۷۴ هجری وفات یافت. در تشییع جنازه‌اش، علماء و جمعیت زیادی شرکت کردند و در همان مسجد قصر بر او نماز میت خوانده شد و در «باب ابرزور» دفن گردید.

شیوخ و بعضی از احادیثی که شنیده است:

ابتداء از پدرش شنید.

از ابراهیم پسر عثمان فرزند یوسف کاشغری، جزء سوم و چهارم کتاب یعقوب بن سفیان را شنید.

از حسین پسر أحمد فرزند طلحه نعالی، جزء دوم و چهارم از «أمالی» حسین پسر إسماعیل محاملی، و جزء سوم از کتاب «دیباچ» إسحاق پسر ابراهیم ختلی، و همچنین جزء اول از کتاب «جامع» عبدالرزاق پسر همام را روایت کرده و شنیده است.

از أبا الحسین أحمد پسر عبدالقادر فرزند یوسف نیز شنیده است.

از أبی المعالی ثابت پسر بُندار بقال، جزئی در مورد «قراءات النبی ﷺ» و قسمتی از کتاب «الخیل» را روایت کرده و شنیده است.

از جعفر پسر أحمد سراج، جزئی را در باب «کرامات اولیاء» از حسن خلال روایت کرده است.

از حسن پسر أحمد دقاق، جزء اول از «غرائب» حدیث مالک بن انس شنیده است.

از أبی الفوارس طراد پسر محمد فرزند علی زینبی، کتاب «الوجد و الوجمل و التوثق بالعمل» ابن أبی الدنیا، و شش مجلس از «أمالی» أبی جعفر بختری، و جزء اول از «الفوائد

المنتقاء و الغرائب» حسان عوالی تخریج أبی الفتح پسر أبی الفوارس، و همچنین کتاب «الیقین» و «الفرج بعد الشدة» ابن أبی الدنیا، و کتاب «الاموال» ابن سلام أزدی، و کتاب «ذم المسکر» و حدیث سفیان بن عیینه، و کتاب «محاسبه النفس و الارزاء» ابن أبی الدنیا را روایت کرده و شنیده است. أبو الفوارس، سال ۴۹۱ هجری وفات می‌یابد، در حالی که شهده آخرین کسی بوده که از او روایت کرده است.

و از عبدالرحمن پسر نجم الحنبلی، جزء دوم از حدیث محاملی را روایت کرده است...

از أبی المعالی عزیزی پسر عبدالملک فرزند منصور، ملقب به شیدله نیز روایت کرده است. او شیخ واعظان و معلم آنها در وعظ بوده و گفته شده که بسیار زاهد و پارسا بوده و در بغداد به جای أبی بکر شامی (ت ۴۹۴ هجری) در منصب قضاوت نشست...

از أبی الحسن علی پسر حسین فرزند ایوب نیز استماع کرده است. از فخر الإسلام محمد پسر أحمد معروف به أبی بکر شامی نیز روایت کرده است. گفته شده که امامی جلیل القدر با وقار و با هیبت و از کسانی که به سخنانشان عمل می‌کنند، بوده است... او را به خاطر تدین و تقوا و علم و زهدش، جنید نیز نامیده‌اند (ت ۵۰۷ هجری)...

از أبی الفرج محمد پسر محمود قزوینی أنصاری نیز روایت کرده است. او نیز فقیهی زاهد و صالح و پارسا، و در فقه و فرایض، سرآمد همه بوده است (ت ۵۰۱ هجری). از أبی الخطاب نصر پسر أحمد فرزند عبدالله بن بطر، قاری و محدث جزء ششم از أمالی محاملی، و کتاب «الشکر لله» ابن أبی الدنیا علی أحمد پسر عبدالقادر فرزند یوسف نیز شنیده است.

و کتاب «المحبه لله سبحانه و تعالی» إبراهیم پسر عبدالله فرزند جنید ختلی، و جزء نهم از «فوائد» عثمان پسر أحمد فرزند عبدالله دقاق، همچنین جزء دوم از حدیث محمد

پسر عبد فرزند خلف دقاق از شیوخش، و حدیث حسین پسر یحیی فرزند عیاش القطان از شیوخ دیگرش را روایت کرده است...

همچنین جزء چهارم از حدیث ابی سهل أحمد قطان از حسن پسر أحمد فرزند ابراهیم پسر شاذان از علاف، و کتاب «التصدیق بالنظر إلى الله عزوجل و ما أعدّ لأولیائه» از محمد آجری را روایت کرده است...

کسانی که از او روایت کرده‌اند:

ابن جوزی به شاگردی‌اش تصریح کرده است. چنانچه در «المنتظم» می‌گوید: «من برایش خواندم». نامش را در ردیف شیوخ خود آورده و تاریخ قرائتش را در حضورش، ماه صفر سال ۵۵۷ هجری معرفی کرده است.

نوه ابن جوزی نیز می‌گوید: افراد بسیاری از او روایت کرده‌اند، از جمله پدر بزرگم. ابن جوزی از او ده نصوص را اقتباس کرده است که یک نص به قبل از اسلام و شش نص به عصر اموی و سه نص هم به عصر عباسی اختصاص داشتند. از جمله نصوصی که ابن جوزی از او روایت کرده کتاب «التصدیق بالنظر إلى الله عزوجل وأعدّ لأولیائه» از محمد آجری می‌باشد.

أبوسعید پسر سمعانی از او شنیده و نامش را در کتابش «ذیل تاریخ بغداد» آورده است. حافظ أبوالقاسم پسر عساکر نیز از وی روایت کرده است که حافظ سه سال قبل از او وفات یافت.

أبوالقاسم پسر قمیره نیز از کسانی است که از او روایت کرده‌اند. او در سال ۶۵۰ هجری وفات یافت.

إمام ذهبی در «سیر أعلام النبلاء» گروهی از محدثین را که از او روایت کرده‌اند، آورده است. البته به علت طول سخن، تنها افراد اعیان و مشهور محدثین را ذکر کرده است. زیرا تعداد زیادی از او روایت کرده‌اند.

ذهبی می‌گوید: او شیوخ زیادی دارد.

إبراهیم کاشغری از او روایت کرده است.
 أبوبکر پسر خازن نیز راوی اوست.
 أحمد پسر فهد فرزند حسین پسر فهد، معروف به أبوالعباس علثی که فقیه بود، از او شنیده است (ت ۶۲۷ هجری).
 أحمد پسر مفرّج فرزند علی مفرّج أموی دمشقی، معروف به أبوالعباس پسر أبی الفتح که شیخی از خانۀ عدالت و امانت بوده، از او اجازه حدیث گرفته است... و مدتی متولی «ذخیرة ایتام» بوده است (ت ۶۵۰ هجری).
 أعزّ علیق نیز از او روایت کرده است.
 حامد پسر أبی العمید فرزند امیری قزوینی، با کنیه أبالمظفر و ملقب به شمس‌الدین از دیگر کسانی است که از او استماع کرده‌اند. او نیز امام و سرآمد همه بوده است. قضاوت شهر حمص به دست او بود و سپس به شهر حلب منتقل گردید و تا وفاتش در همانجا تدریس کرد (ت ۶۳۶ هجری).
 حسن پسر عمر فرزند نصر، جزء اوّل و چهارم «أمالی» محاملی را از او روایت کرده است.
 و به زینب دختر کمال أحمد پسر عبدالرحیم اجازه داده است.
 سلیمان پسر رجب فرزند مهاجر راذانی که یک قاری نابینا بود نیز از او استماع کرده است که در نظامیة بغداد علم فقه و حدیث را یاد گرفت (ت ۶۱۸ هجری).
 شهاب پسر راجح و نیز فخر أبو عبدالله أربیلی از او روایت کرده‌اند.
 أبو محمّد عبدالله پسر عمر فرزند علی پسر محمّد فرزند حمویة جوینی از او شنیده است. او بعد از برادرش در دمشق شیخ صوفیه گردید. گفته شده که بسیار فاضل و عارف بوده است (ت ۶۴۲ هجری).
 همچنین بهاء الدین عبدالرحمن پسر إبراهیم مقدسی، کتاب «ذم المسکرات» از ابن أبی الدنیا را از او شنیده است.

عبدالرزاق پسر سکینه.

و أبوالفضل عبدالعزیز پسر داود زاهد.

و حافظ عبدالغنی.

و حافظ عبدالقادر رهاوی دیگر کسانی هستند که از او روایت کرده‌اند.

عبداللطیف پسر یوسف فرزند محمد نیز از او شنیده است. او همان أبو محمد پسر شیخ اَبی العز، معروف به موفق الدین بغدادی است، که استاد علم نحو و لغت بود و در شهر حرّان به نقل حدیث مشغول بود.

تألیفات و تصنیفهای زیادی در لغت و طب و تاریخ و ... داشته است (ت ۶۲۹ هجری).

ضوء الصباح عجیبه دختر باقداری، کتاب «الوجد والوجل» ابن اَبی الدنیا را از او روایت کرده است.

علی پسر حمیدان.

و أبوالحسن علی پسر معمر فرزند اَبی القاسم مقری واسطی نیز از کسانی هستند که از او روایت کرده‌اند.

و از کسان دیگری که در بغداد احادیث زیادی را از او شنیده‌اند، علی پسر هبة الله فرزند سلامة لخمی، معروف به ابن جمیری است که جزء اول از غرائب حدیث مالک بن انس را از او شنیده است. گفته شده که ابن جمیری کمتر از ده سال داشت که قرآن کریم را حفظ کرده و خطیب مسجد جامع قاهره، و مدرس «الديار المصرية» و شیخ آن، و رئیس علمای آنجا بوده است. او مدتی به تدریس و فتوا پرداخته است و نزد خاص و عام بسیار جلیل القدر و گرامی بوده است (ت ۶۴۹ هجری).

محمد پسر اَبی بدرالمنی نیز از او روایت کرده است.

محمد پسر یحیی فرزند مظفر نیز از او شنیده است. او همان قاضی ابوبکر بغدادی، معروف به ابن حُبیر است که امامی نیکوکار و متدین و کثیرالتلاوة و صاحب نماز شب و تهجد بوده است (ت ۶۳۹ هجری).

نصر پسر عبدالرزاق از روایان دیگر اوست.

از کسان دیگری که در بغداد از او شنیده‌اند، قاضی القضاء شهر حلب، بهاءالدین ابوالمحاسن یوسف پسر رفع فرزند شداد- که ابن شداد مورخ، پدر بزرگ مادرش بوده می‌باشد. در مورد او نیز گفته شده که امامی فاضل و موثق، رئیس، مشارالیه، عابد، زاهد، نافذ الکلمه بوده و بسیار به قاضی ابی یوسف در زمانش شباهت داشته است (ت ۶۳۲ هجری).

و بالاخره یوسف پسر سعید قطان مقری، کتاب «محاسبة النفس» از ابن ابی الدنيا را از او شنیده است...

مصادر و مأخذی که از آنها استفاده شده است:

- الأعلام زرکلی ۱۷۸/۳.
- أعلام النساء ۳۰۹/۲-۳۱۲.
- الأنساب سمعانی ۱۱۷/۱-۱۱۸.
- تکملة إكمال الاكمال ابن صابونی صفحه ۸۴-۸۵.
- الجواهر المضية فی تراجم الحنفية ۲۳۵/۱-۲۳۶، ۲۸۲/۲.
- سیر أعلام النبلاء ۵۴۲/۲-۵۴۳.
- طبقات الشافعية الكبرى ۲۳۵/۵-۲۳۷، ۷۱/۶، ۷۳، ۳۹۴، ۱۰۸/۸، ۱۴۰، ۱۴۸، ۳۰۲، ۳۱۳، ۳۶۰.
- العبر فی خبر من غیر ۲۲۰/۴.

- فهرس الفهارس والأثبات کتانی ۶۵۵/۲.
- مشیخة قاضی القضاة ابن جماعه ۱/۱۶۲.
- ... المنتظم ابن جوزی: دراسة منهجية ... صفحة ۵۳۳-۵۳۴.
- نزہة الجلساء فی أشعار النساء صفحه ۵۴-۵۶.
- الوافی بالوفیات ۱۶/۱۹۰-۱۹۲.
- وفيات الأعیان ۲/۴۷۷-۴۷۸.

* * *

«أسماء دختر أحمد هکاری»

أسماء، دختر أحمد پسر أحمد فرزند حسین پسر موسک هکاری است. او خواهر «جویریہ»- کسی که شرح حالش خواهد آمد- می باشد. او نیز محدثه است. در سال ۷۱۵ هجری به دنیا آمد. در مجلس أحمد پسر إدريس فرزند مزیز الخموی مسلسل حضور می یافت: صدر بلوی این مطلب را بیان کرده است. و در مجلس ابن عساكر نیز درباره فضل ماه مبارک رمضان شرکت یافته است: مکی پسر علان از این مطلب خبر داده است. در قاهره علم حدیث را آموخت. از کسانی که از او شنیده اند، می توان أبو حامد پسر ظهیرة بعد از سال ۷۷۰ هجری را نام برد.

«جویریہ دختر أحمد هکاری»

جویریہ دختر أحمد پسر أحمد فرزند حسین پسر موسک فرزند موسی هکاری است. کنیه او «أم الهنا» می باشد.

در چهارم ماه رمضان، سال ۷۰۴ هجری به دنیا آمد.
 بسیار متدین و نیکوکار بوده است.
 راویان زیادی داشته است.
 او از ابی الحسن پسر صواف، بخشی از احادیث نسائی و مسند حمیدی را شنیده است.
 همچنین از علی پسر عیسی فرزند قیم، احادیث استخراج شدهٔ إسماعیلی و جزء سفیان را شنیده است.
 از نور ثعلبی، کتاب «البعث» ابن ابی داود و دیگران را شنیده است.
 از شریف موسی، صحیح مسلم را شنیده است.
 از ابن شحنة و ستّ الوزراء نیز، صحیح بخاری را دریافت کرده است.
 از حسن پسر عمر کردی، «مسند» عبد و الدارمی طائی، و «عقل» داود پسر محبر و دو مجلس از «أمالی» حرفی، و جزء سوم از «فوائد» علی پسر خزیمه را شنیده است.
 از جلال پسر طباع نیز، «الفرج بعد الشدة» ابن ابی الدنیا را شنیده است.
 گفته شده که احادیث و شنیده‌هایش را به طور مستمر و مکرر تکرار می‌کرد، و نیز بسیار عمر کرده است.
 أبوجعفر پسر کویک درباره‌اش مطالبی را در کتابش نوشته و نامش را در ردیف شیوخ خود آورده است. او مدتی قبل از جویریة وفات یافت.
 ابن حجر می‌گوید: بعضی از شیوخ ما و بسیاری از نزدیکان ما، از او شنیده‌اند.
 و بالاخره در تاریخ ۲۲ صفر، سال ۷۸۳ هجری وفات یافت.
مصادر و مأخذی که از آنها استفاده شده است:

- الدرر الكامنة ابن حجر ۸۱/۲-۸۲.

- شذرات الذهب ۶/۲۸۰.

«جویریة دختر عبدالرحیم عراقی»

او، دختر شیخ الإسلام حافظ أبی الفضل عبدالرحیم پسر حسین عراقی کردی شافعی است.

کنیه اش «أم الکرام» است.

خواهر ولی أبی زرعه أحمد است.

در اوایل سال ۷۸۸ هجری به دنیا آمد.

او به سفر حج نیز رفته و با پدرش مدتی در مدینه منوره اقامت داشته است.

و با شهاب کلوکاتی ازدواج کرده است.

گفته شده که زنی بسیار نیکوکار و شایسته و دوستدار حدیث بوده است.

و بلکه محدثه‌ای بزرگ بوده... و ائمه زیادی از او شنیده‌اند و چیزهای بسیاری را از او

یاد گرفته‌اند. او از پدرش، ابن حاتم، أنبسی، فرسیسی، حافظ أبی الحسن هیشمی و

دیگران شنیده است...

محدثین زیادی به او اجازه حدیث داده‌اند که از آنها می‌توان این افراد را نام برد:

شهاب أحمد پسر أبی بکر بن العز، أبو الخیر پسر علایی، أبو هریره پسر ذهبی، عز پسر

کویک، و محمد پسر یاسین جزولی.

و بالاخره در شب شنبه، چهارم محرم، سال ۸۶۳ هجری وفات یافت.

و فردای آن روز در مسجد جامع حاکم، با حضور جمعیت بسیاری بر جنازه اش نماز

میت خوانده شد.

خداوند ما و او را مورد رحمت واسع خویش قرار دهد!

مصادر و مأخذی که از آنها استفاده شده است:

- الضوء اللامع ۱۸/۱۲.

- نظم العقیان صفحه ۱۰۳.

«زینب دختر سلیمان أسعدی»

زینب دختر سلیمان پسر ابراهیم فرزند رحمه الاسعدی، مادر عبدالله است. پدرش خطیب شهر «بیت لهیا» است. علم حدیث را نزد «بوصیری» یاد گرفت و دارای مذهب حنبلی بود.

دخترش زینب، شیخ ذهبی بوده است.

او از ابن زبیدی، شمس أحمد پسر عبدالواحد بخاری، ابن صباح و علی پسر حجاج سلفی، «احادیث صحیح» را شنیده است.

محدثین بسیاری به او اجازه حدیث داده‌اند.

امام سیوطی در کتاب «حسن المحاضرة»، در بابی، تحت عنوان: «ذکر من کان بمصر من المحدثین الذین لم يبلغوا درجة الحفظ و المنفردین بلعوا الاسناد» از ایشان یاد کرده است.

و بالاخره در ماه ذی القعدة سال ۷۰۵ هجری وفات یافت و بیش از ۸۰ سال عمر کرد...

مصادر و مآخذی که از آنها استفاده شده است:

- تبصیر المنتبه ۴۶/۱۲

- تذکرة الحفاظ ذهبي ۱۴۷۹/۴.

- حسن المحاضرة ۳۸۷/۱.

- الدرر الكامنة ۲۱۲/۲.

- شذرات الذهب ۱۲/۶.

- مرآة الجنان ۲۴۱/۴.

* * *

«زینب دختر عبدالرحیم عراقی»

او، دختر شیخ الإسلام حافظ العصر زین الدین عبدالرحیم پسر حسین فرزند عبدالرحمن، مادر محمد است...

نیمه‌های شب دوازدهم ذی الحجه، سال ۷۹۱ هجری به دنیا آمد.

او در مجالس فرسیسی و دیگران همچون: پدرش، هیثمی، و زین ابی‌بکر مراغی حضور یافته است.

آنچه که از پدرش و هیثمی شنیده، بخشی از مسند أحمد می‌باشد.

در سال ۷۹۵ هجری، بسیاری از محدثین به او اجازه حدیث داده‌اند، از جمله:

شهاب أحمد پسر ابی بکر فرزند أحمد پسر عزّ، ابوالخیر پسر علائی، أحمد پسر محمد فرزند راشد قطان، ابوبکر پسر محمد فرزند عبدالرحمن مزی، ابوهیره پسر ذهبی، و تاج پسر موسی اسکندری.

او با شهاب پسر یعقوب ازدواج کرد، و ثمره ازدواجش سه فرزند نجیب به نامهای: محمد، عبدالرحیم، و سپس عبدالقادر می‌باشند.

وی به سفر حج نیز مشرف شده است.

نزد محدثین زیادی علم حدیث را فرا گرفته و احادیث زیادی را بازگو کرده است.

علماء و فضلاء زیادی از او شنیده‌اند و چیزهای فراوانی از او یاد گرفته‌اند.

گفته شده که بسیار خیر و نیکوکار، و با اصل و نسب بوده است.

و بالاخره در تاریخ یکشنبه، دوازدهم ربیع الاول سال ۸۶۵ هجری، بعد از این که نابینا

و ناشنوا گردید، وفات یافت. خداوند ما و او را رحمت کند!

مصادر و مأخذی که از آنها استفاده شده است:

– الضوء اللامع ۴۲/۱۲.

– نظم العقیان صفحه ۱۱۴.

«فاطمه دختر ابراهیم هکاری»

این محدثه گرانقدر، اخبار و شرح حالش در هیچ مصدری، به جز «الدرر الکامنة» ابن حجر عسقلانی نیامده است.

و تنها همین مطالب را ذکر کرده است:

فاطمه دختر ابراهیم پسر داود فرزند نصر هکاری گردی است.

در سال ۶۸۳ هجری به دنیا آمد.

و در محضر فخر المشایخ بوده و نزد او علم حدیث را فرا گرفته است.

شیخ ما «عراقی» از او شنیده است.

و در رمضان سال ۷۵۸ هجری وفات یافت.

و در نسخه دیگر «الدرر» آمده که: به فاطمه حنبلی اجازه حدیث داده شد.

... به همین جهت او محدثه‌ای بزرگ بوده ... و به علمای بزرگی هم اجازه حدیث داده است.

«فاطمه دختر أحمد آیوبی»

فاطمه دختر ملک حسن أحمد پسر سلطان صلاح الدین آیوبی است و زنی محدثه است.

در سال ۵۹۷ هجری به دنیا آمد.

و از حنبل، ابی حفص عمر پسر محمد فرزند طبرزد، و نعمه دختر علی پسر علی طراح و دیگران شنیده است.

او در منزلش که در کنار مدرسه عادلیه دمشق واقع بود، جزئی از حدیث ابی عمر محمد پسر عباس فرزند حیویه الجزاز را از ابن طبرزد شنیده است.

و از «کندی» نیز، جزء أنصاری، حدیث حرفی، دارقطنی، جزء نهم و یازدهم از صیام مروزی شنیده است.

و از نعمه دختر علی پسر علی طراح نیز، حدیث اُبی حفص کتانی را شنیده است. همچنین محدثین زیادی از او شنیده‌اند که معروفترین آنها محمد پسر محمود پسر منصور حنبلی را می‌توان نام برد.

و بالاخره در سال ۶۷۸ هجری وفات یافت.

در فضایل و مناقبش کتابی به نام «فضائل فاطمه بنت أحمد بن یوسف بن ایوب» نوشته شده است و همان گونه که در «أعلام النساء» آمده دست نویس هم می‌باشد.

«قطومک دختر محمد ایوبی»

ایشان دختر ناصر الدین محمد پسر ابراهیم فرزند اُبی بکر پسر یعقوب فرزند ملک عادل سیف اُبی بکر پسر ایوب پسر شاذی فرزند مروان ایوبی دمشقی و خواهر شمس محمد است.

در سال ۷۴۴ هجری به دنیا آمد.

او نیز محدثه است.

و در محضر نفیسه دختر ابن الخباز، عبدالغالب ماکسینی و عبدالرحیم پسر اُبی السیر بوده و از آنها شنیده است.

محدثین بسیاری به او اجازه حدیث داده‌اند و احادیث زیادی را بازگو کرده است.

علماء و فضلاء زیادی نیز، همچون ابن موسی و اُبی در سال ۸۱۵ هجری از او شنیده‌اند.

إمام سخاوی می‌گوید: شیخ ما نامش را در «معجم» خود آورده و گفته: او به ما اجازه حدیث داده است.

سرانجام در دمشق وفات یافت.

گفته شده که: بسیار عمر کرد و هرگز ازدواج ننمود.

«أم محمد دختر یوسف هکاری»

او نیز محدثه است.

و جزء اول از «موافقات» اَبی عبدالله محمد پسر عمر، و همچنین جزء دوم از «موافقات» نجیب عبداللطیف را شنیده که اَبی طاهر استخراج کرده است، و این در سال ۷۱۴ هجری بوده است.

* * *

«مصادر و مأخذ»

- ١- الأعلام، خير الدين الزركلي.- چاپ هفتم- بيروت: دارالعلم للملایین، ١٤٠٦ هجرى.
- ٢- أعلام النساء في عالمي العرب و الإسلام. عمر رضا كحالة. چاپ بيروت: مؤسسه الرساله، د.ت.
- ٣- الأنساب، السمعي؛ تحقيق و تعليق از عبدالرحمن بن يحيى المعلمى اليماني. چاپ دوم. بيروت: محمد أمين دمج، ١٤٠٠ هجرى.
- ٤- البداية والنهاية. ابن كثير الدمشقي. چاپ هفتم.- بيروت: مكتبة المعارف، ١٤٠٨ هجرى.
- ٥- تبصير المنتبه بتحرير المشتبه. ابن حجر العسقلاني؛ تحقيق محمد على النجار؛ بازننگرى على محمد البجاوى.- چاپ بيروت: دارالكتب العلمية، د.ت.
- ٦- تذكرة الحفاظ. شمس الدين ذهبى.- چاپ بيروت: دارالكتب العلمية.
- ٧- تراجم رجال القرنين السادس و السابع (= الذيل على الروضتين). أبوشامة المقدسي؛ تصحيح محمد زاهد بن الحسن الكوثري. چاپ دوم.- بيروت: دارالجيل، ١٣٩٤ هجرى.
- ٨- تكملة إكمال الاكمال في الأنساب والأسماء والألقاب. جمال الدين أبو حامد محمد بن الصابوني. چاپ بيروت: عالم الكتب؛ چاپ مدينه منوره: مكتبة العلوم و الحكم، ١٤٠٦ هجرى.
- ٩- الجواهر المضية في طبقات الحنفية. عبدالقادر بن محمد القرشي؛ تحقيق عبدالفتاح محمد الحلو.- چاپ رياض: دارالعلوم، ١٣٩٨-١٤٠٨ هجرى.

- ١٠- حسن المحاضرة في تاريخ مصر و القاهرة. جلال الدين السيوطي؛ تحقيق محمد أبو الفضل إبراهيم. - چاپ قاهره: دار إحياء الكتب العربية، ١٣٨٧ هجرى.
- ١١- خطط الشام. محمد كرد علي. چاپ سوم. - دمشق: مكتبة النوري، ١٤٠٣ هجرى.
- ١٢- الدارس في تاريخ المدارس. عبدالقادر بن محمد النعمي؛ تحقيق جعفر الحسيني. چاپ بيروت: دارالكتاب الجديد، ١٤٠١ هجرى.
- ١٣- الدرر الكامنة في أعيان المائة الثامنة. ابن حجر العسقلاني؛ تحقيق و تقديم محمد سيد جاد الحق. چاپ قاهره: دارالكتب الحديثة، ٨٥-١٣٨٧ هجرى.
- ١٤- سير أعلام النبلاء. شمس الدين الذهبي؛ تحقيق شعيب الارناؤوط و ديگران. - چاپ بيروت: مؤسسة الرسالة.
- ١٥- شذرات الذهب في أخبار من ذهب. ابن العماد الحنبلي. - چاپ قاهره: مكتبة المقدسي، ١٣٥١ هجرى.
- ١٦- الضوء اللامع لأهل القرن التاسع. شمس الدين محمد بن عبدالرحمن السخاوي. - چاپ قاهره: مكتبة المقدسي، ١٣٥٤ هجرى.
- ١٧- طبقات الشافعية الكبرى. تاج الدين السبكي؛ تحقيق محمود محمد الطناحي، عبدالفتاح محمد الحلو. - چاپ قاهره: د.ن، ٨٣-١٣٩٦ هجرى.
- ١٨- العبر في خبر من غبر. شمس الدين الذهبي؛ تحقيق صلاح الدين المنجد. - چاپ دوم. - كويت: وزارة الأعلام، ١٤٠٤ هجرى (التراث العربي؛ ١٠).
- ١٩- فهرس الفهارس والاثبات ومعجم المعاجم والمشیخات. عبدالحی بن عبدالكبير اللكنوي؛ تحقيق إحسان عباس. - چاپ بيروت: دارالغرب الإسلامی، د.ت.
- ٢٠- لطف السمر وقطف الثمر من تراجم أعيان الطبقة الأولى من القرن الحادي عشر. نجم الدين محمد بن محمد الغزي؛ تحقيق محمود الشيخ. چاپ دمشق: وزارة الثقافة، ٠١-١٤٠٢ هجرى (إحياء التراث العربي؛ ٥٧).

- ۲۱- مرآة الجنان و عبرة اليقظان في معرفة ما يعتبر من حوادث الزمان. اليافعي- چاپ
حیدرآباد: مطبعة دائرة المعارف النظامية، ۳۷-۱۳۳۸ هجری.
- ۲۲- مشيخة قاضي القضاة ابن جماعة. علم الدين القاسم بن محمد البرزالي؛ بررسی و
تحقیق موفق بن عبدالله بن عبدالقادر. - چاپ بیروت: دارالغرب الإسلامي، ۱۴۰۸
- ۲۳- منادمة الأطلال و مسامرة الخيال. عبدالقادر بدران؛ زیر نظر محمد زهیر الشاویش.-
چاپ دمشق: المكتب الإسلامي، د.ت.
- ۲۴- ... المنتظم. ابن جوزي؛ بررسی و تحقیق حسن عیسی علی الحیکم.- چاپ
بیروت: دار عالم الکتب، ۱۴۰۵ هجری.
- ۲۵- النجوم الزاهرة في ملوك مصر و القاهرة. ابن تغری بردی.- چاپ قاهره: دارالکتب
المصرية، ۱۳۵۵ هجری.
- ۲۶- نزهة الجلساء في أشعار النساء. جلال الدين السيوطي؛ بررسی و تحقیق و تعليق
عبداللطيف عاشور.- چاپ قاهره: مكتبة القرآن، ۱۴۰۶ هجری.
- ۲۷- نظم العقيان في أعيان الاعيان. جلال الدين السيوطي؛ تحرير فليپ حتى.- چاپ
بیروت: المكتبة العلمية، د.ت.
- ۲۸- الوافي بالوفيات. خليل بن أبيك الصفدي؛ زیر نظر و دادالقاضي.- چاپ ويسان،
آلمان: فرانزشتاینرت، ۱۴۰۲ هجری.
- ۲۹- وفيات الأعيان و أنباء أبناء الزمان. أحمد بن محمد بن خلکان؛ تحقیق إحسان
عباس.- چاپ بیروت: دارالثقافه.